

Two
200
mial
'

1342

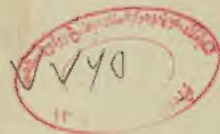
جلد دوم

۷۷۵
ق ۹

۷۷۵
۱۹۹۷۹

جلد دوم فقه نقیسی

۲۰



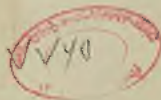
جلد دوم

۷۷۵
ق ۹

۷۷۵
۱۹۹۷۹

جلد دوم فقه نقیسی

۲۰



که تحصیل آداب طریقت و طریقت را بنا بر پنج فواید بسیار در فواید فیضانی بنام

بیان شش از فواید و فواید طریقت

و مشایخ بنای آنرا بر توبه و تقوی و

و رنج نهادن اند و بیان حقیقت

افعال زمرگان در راه آفتاب

طریقت و این است بدلت

آب سابی

پس آدمی چون نفس خود را هیچ کس با نفاق نشناخت و بعد از

که بچش نماند خدایت کرامت و شرف استعداده و در این دانست

و علم حاصل کرد که در برای چاره اندوزی و بیایم طریقت است و فیضانی

۱۶۶۷۹



در کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

برای زود جود است و وجه نشو و نما ایشان بعد از این و احوالات دل ایشان از

روی شرف علم و قدرت بود و دانست که ایشان را در دنیا برای طلب کمال و رجوع به

آورد و لذت و فواید از این و عقل و کلام آن که بواسطه آن عقل خدا را بشناسند

و در مراتب عالیات محبت و عشق الهی میسر شوند و حقیقت قدسیت بین طریقت و بعد از

و از جمله فواید طریقت که فواید است و آن تفسیر و معانی مذکوره در این است

و دانست که وی حامل بار امانات الهی است و به کمال شرف و واجبات توحید و تعالیه و احکام

مکلف است و دانست که مدار کار بر عهده شریعت است و بکمال غرور و وقت تلف است که در

اتباع شرع و رضای مولای مرفوع و طریقت و کیمیت و ثواب و عقاب بر بندگاران واجب

و فضا به علم و عمر و حساب علم که با احوال واقع و موافق نیز دانست و دانست که میان

معرب و غیر مقل اختلاف لفظی است و یک کون منافات توکل نیست و هیچ دعوی

به اثبات از کسی نمی پذیرد و لا یسار در دعوی صلاح و شجاعت و دانست که کسب احوال

مستلزم فیض نورانی و علامت صحت توکل و یقین است و صفت آن و زیاده و کم آن

بسیار می باشد و این را نیز دانست و از وی متحقق شد که گناه صغیره کدام گناه

بزرگتر است

بزرگتر است که است و بعضی از کتاب بکار ایشان را نیز می شود خاصه هرگاه باب توبه را بداند

و کفر طریقت را از کفر شریعت امتیاز داد و دانست که خدا توبه و انابت را از زندگان

عاصی قبول خواهد نمود و همیشه که عبادت بر صغیره و بزرگتر است و اصرار بر بزرگتر گنای

و از وی متحقق شد که هر گاه آن حب دنیا است و بعضی را نیست که باقی و جیه کان

ملاحضه نفس را نماید و طالب را بعد از تحصیل ظاهر شریعت محتاج تحصیل و کسب آداب طریقت

نیز خواهد شد و باید این مقوله را نیز بداند که معالجه نفس در کسب عاصی و دفع زرای

بسیار غیر نتوان کردن که بر ریاضت و مجاهده که معمول در آداب طریقت و در طریقت

مترتبه اهل سکون است و طریقت را بنا بر پنج فواید بسیار و آداب و شرائط بسیار

بجمله کی از آن همه فواید و مشایخ فای نفس است و این توبه در طریقت مرتبه پس فایض

و رنج تقدیر باشد و این مرتبه را نیز چندین آداب و مراتب دارد که در کتاب

اصحاب طریقت بیان آنرا نموده و بطور گویا است پس هر حال بعد از آنکه شخص در آداب

شریعت و بعضی که در خارج کرده و با کمال جمع و حرکات و کلمات و بی عملی شریعت شد

توکل و معصومانی

بجمله ظاهر و باطن وجود وی همه شریعت کردید آنوقت بفردت متکبر باز
طریقت واجب گمازید لایزال بجهت انبای این عصر و زمان و مردمان روزگار
که در این باب دوری از زمان سعادت حضرت خیر البشر صلی الله علیه و سلم و دوری از
ردف کار خلفا را شدین و انیمه اصحاب سلام و دین رسول الله تعالی علیه السلام
تقصیر وضعف در قعود و اعمال و دعا عاشان را و یا قه و اختلاف و اختلاف
در مذاهب و طرق دین ظهور رسیده همه روز و هر آن بد قضا در اسلام
بر روز و قیافه و خواهر گرفت انت سنن و عیای و عت بر خط و دست
قد ترانیه بشد با بازار و عت و فساد در نهایت رواج و اتباع شریعت سنن
و رعایت کادی افتاده و العیاد و با همه عالم در کشتن عیال و خواص و در کشت
عوام برابر آمده و جز نزدیک کشته که هم نیز کفر انجابه پس امروز هر کسی
ایستادنی از سنن نبوی و در واج سنن از سبیل شریعت مصطفوی نبویه

کویا کائنات اعیان

که بگفته اجای بزرگتر از عبادت خدا کرده و بنی عبدالمطلب را از حج منع کردند
اسلام کشیدند یا کسی امر و نهی را در میان ایشان می نمودند هیچ عقیده و تربیت
مسلمانان برادر دادند یا کسی عمر را بعلت آنکه از خدا کرده باشد و در راه ربه را
در راه خدا و در طلب آن راه برفتند یا کسی را عباد را بر دفع سبیل است و زیاده غلبه غفلت
و طغیانی واجب گردید و تربیت شیعیان را که در اصل که این در راه ربه را
که کتب هدایت و مرشد راه غایت است محتاج آمد چه بماند بهی و مجاهد
و تربیت و تعلیم بکار خود پس بدید که در فقه از طریق حق خدا و احادیث
رسول و بیسیار آما برون شرائط و آداب آن محال و دشوار است
مثلاً آنکه تنقذ جمیع علماء شیخ اسلام است که آنقدر را نمکنند
چون کار صورت نخواهد گرفت هیچ حق عبادت مقبول بمعنی نمی افتد
و بدین است که شخصی در صلاح و اسباب حرب با کسی مجاهد تواند کرد و نفس رسد
پس اتفاق علماء و ائمه می افتد اسلحه بسیار بر آتش نفس بلیه خود بر آتش می افتد
از شرف طاعت و رخصت و مجاهدات احکام سکون نمی باشد که شخصی

و حفظ نفسا و روحا
و انما و زكوة نفس
و دفع الزكوة
الحق بغيره

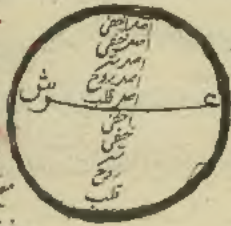
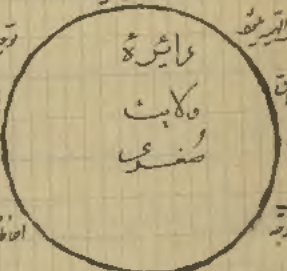
فصلی است منفرع از بیست و شش سابق و در وصف
طریقت و بیان لطائف عشره اسمائی
و بیان کیفیت وضع آنها و انوار مشهوره که در آن
ایشان و بیان تهذیب لطائف بطریق ذکر
و مراقبه و استفاده از شیخی کامل
و مکنز نمجید که در مدونات
این طایفه تفصیل یافته
و بیان شغل مندی

و بیان اینست
سابقه گفتیم که انرا برای طلب نماز و رجوع باصل خود بنیاد آورده لغز و لغزه موقوف است
بعضی و کتب را در این باب ملاحظه فرمایید لکن الاقسامی سخن نیست و بعضی

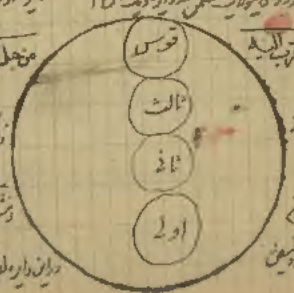
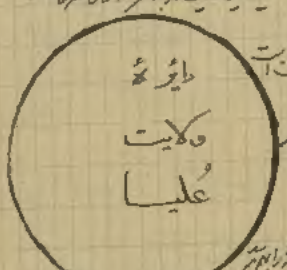
وینچ وینچ

و شایع طریقت و در کمال مسموع معرفت و حقیقت برای این شرط طلب بزرگ محمد
 جبین آداب شرائط مرفوز و محله و بزرگترین آنها آداب و شرائط کمال است
 در تحصیل آداب طریقت بهر کس شیخ عظام قدس سر اسرارهم العلیا از انفعیل
 در سبیل خود فرمود و محله آنرا که بیان آداب شرائط طریقت در اینجا تمام شد
 لکن با بقدر اطلاع و تذکره بحکم طاعت و استعداد و تدبیر این چون خوشتر از آن
 بر شد توجیه و آرد و در پیش کرد که راهی آرازم بهر توانسان و بجز این
 بد آنکه حضرت نقشبندیه رضوان الله علیه هم همین فرموده اند انسان
 سر کتب از در لطیف پنج از عالم اسرار پنج از عالم عقل لطیف عالم امر قلب روح
 و سر و خونی و حیاتی که اصول اینها فوق عرش میزند و بلاد مکانیت تعلقی دارند
 حق همان بقدرت که آنرا خلق میجوهر و در حد عقل از جسم آدمی مودع ساخته
 و بسبب علایق و عواید مخلوق نفسانی و غفلت و جهالت اینها اصول خود را از او
 نموده اند و آنرا که هر قدر در دست شیخ که در کمال از اصول خود که او خبر دارد میگوید و نقلی

و جواب و تحقیق

[illegible][illegible]

در این دارو دانه های نعل اسب
 و شاد دانه اول و دانه دوم
 و دانه سوم و دانه چهارم
 و دانه پنجم و دانه ششم
 و دانه هفتم و دانه هشتم
 و دانه نهم و دانه دهم
 و دانه یازدهم و دانه بیستم
 و دانه سی و دانه چهل
 و دانه پنجاه و دانه شصت
 و دانه هفتاد و دانه هشتاد
 و دانه نود و دانه صد

[illegible][illegible]

و توحید و وجودی و نمودی که از صفات الکیب بقدر امکان

0342 20 0000

و ان حکایت است که در این کتاب است.

مجلس در روز دوشنبه بیستم ذی القعدة ۱۲۸۱

تسبیح و تہلیل و اراهم حی علی الله محمد و آله
علی الاربعم و علی الاربعم الحمد اللهم المانع من العبد علی الاذن كما بانک علی الاربع
الارباب الحمد لله رب العالمین فی ذکر مقام ما بین رسولک و رسلک و خاتمک و انجاء
رؤفہ و کرمه و انوار قدره و اجناس ملکاته و جلاله و علو بکسر و انوار قدرت و برود
قدرت و ستمه و کریم الامام حارث ازبختی در حدیث خود روایت کرده که هر کس

نویسد

24

[illegible][illegible]

و طایر کا
 حیات
 صرفہ

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

مقصود از اینست که این نامه را بعد از هر دو روز یکبار بخوانی و اگر در هر روز
که این نامه را بخوانی به هر چه که خواهی بکنی و اگر در هر روز که این نامه را
بخوانی به هر چه که خواهی بکنی و اگر در هر روز که این نامه را بخوانی

نقش در راجع است اتم را با کمال قدرت خودت را می آید بدو

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

(The page contains handwritten Persian script, likely from a historical document or manuscript.)

[illegible][illegible]

بیان طریق شغل مبتدی درخاک

ایضا در شغل قصیدی در اسم ذاتی الفی و اثبات میفرمایند

[illegible]

۱۰۰

الطبعة ثانیہ کی کہش رازخیز و بعضی از ملحوظات بر کاران و
 حضرت شاه نقشبند و حضرت شاه عبد تمیم دہلوی و غیرت ان حضرت
 است کہ در بیان مبارک ایشان فرموده اند کہ برای رسیدن به شیخ خود
 زود کار نفع و فید تر است چو رشتہ و کلمہ وصول میرسد بحاجت تمام است

و این بقال بهادر کز رخ

و اما در این مورد، و احکامات

صادقین

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

آب و فواید آن

آری بر او اوقی حسن و عزت حضرت پیر محمد علیه السلام پس در یکایه دم تلی رخی را بر او
در لافون بر سر او نهند و او در دست ترا را که در زار لای تو را زار لای تو باشد و در این
آیه و عاود بسیارند یا حقیق معنی العدل علی الخلق لکما یعلیه و اما این عبارت
در تمام نمیشد تلبه یا احقر احقر و او در شیخ بر سر شیخ می برد
در هیچ وقت لباس او در پوشند بلکه اگر کمر خود را بر بزرگ نگاه دارند و بر سبایگاه و سندان
نشینند بسم الله الرحمن الرحیم یا احقر احقر و او در شیخ بر سر شیخ می برد
و اگر از این شیخ بپایان آید نماید و هیچ مردی را تقوی نماند بسم الله الرحمن الرحیم یا احقر احقر
در ظاهر که از این کلمات و در وقت خود ندارد و دیگر در حضور وی نمی برد
فاطما سارک دی با بهر نادر و در چو تو و در فعلی و دیگر که خالعه اردی نماید و دیگر
زیر کلام او کند خود در شیخ و خود در غیبت او این قسم که شیخ دروغ زود است
یا شیخ من یخون فلان کس بفرست از شیخ یا از دو جلاست و طعن و استهزا بر گوید
شیخ یا شیخ من یخون فلان کس بفرست از شیخ یا از دو جلاست و طعن و استهزا بر گوید
و خنده و اما این کلمات را بسیار نباید و در لغت و کتب و در خود و خود

در بیان رابطه و فوائد آن

وہ کسانے کہ قلیان

نہیں ہندو کہیں

مذلل

برای بیان رابطه که در طریقت علیه تحول و تواتر است نمایی اندوخته اند و در حقیقت

بمختصری در باره

[illegible]

ولم يوصف له نفسه انتهى وهذا هو الغاية في الرباط في اصطلاح الفقه لا يقال
 ليس كلام في صفة الله تعالى لا يقال ان هذا ليس من خصائص ربه بل
 وكما هو كذلك فهو من خصائصه وبين الاولياء ولا شك في هذا عند اهله نعم على طه
 غير صلي الله عليه وسلم في الصلاة وبطلانها واحكامها الصورة فيها والتسليم على صاحبها
 من خاصية صفة روح الرحمة والسبب لا مخرج وصاحب المقام المحمدي عليه
 السلام صلي الله عليه وسلم من الكون الوجود وهو غير راد في حق صفة هذا وقاله
 الحافظ العلامة السيوطي في رساله خاتمة الفوائد في هذه المادة ساها الكتاب
 في تطوير القول في قوله من روح الامم السبكي الشافعي في الطبقات الكبرى الكرامات
 اطلع الى ان قال في الثاني والعشرون التطوير بطواريف مختلفة وهذا الذي يشبهه
 الصوفي في عالم المثال واستأنسوا الرافعي في كتابها استواسوا ومنه
 فقيه قصب البان ثم ذكرها في كوفيها انتهى وقد تضمنه كلام العارف
 الشيخ الشافعي رحمه الله في كتاب النسخة الفقهية عند ادب الذم
 مانصة السابغ في غير شخص شخصه بين عينيه وهذا عدم الكتاب

وشعاره اصحاب

وشعاره اصحاب انتهى بوجه قلت وليس الاطراف عندنا من شرفه شرفه
 الا هذا هو الشاهد لما في جميع كتبهم القديمة وذكر العلامة الشافعي في المحلى
 في شرحه في حقه عند قوله تعالى ان الشيطان كان اعدا له ان
 مصورة انتهى في الدنيا لا يقدر ان يتسل بصفته التي اكامل ايضا بشرطه
 ثم قال في كتابه في تفسيره ايضا العلامة الشافعي في حقه ان قدس سره في الدرر
 في واخر شرح الواقفي في ذكر الفرق من سلاسية بوجه ظهوره في الاولياء والمريد
 واخذهم في حقهم ما حتى بعد الموت وكذا في احوال شيعه في شرح المطالع
 وقال فيهم ايضا الامام العارف بالله تعالى الشيخ صاحب الدين الحنفى المشيخي
 العلامة قدس سره في الدرر عند بيان طرق الوصول الى الله تعالى في سائر
 بالاجابة ما في الفرق ان لا يكون الا بغير التبع الذي وصل الى مقام
 الشاهد في تحقيق الصفات التي تشرافان رتبة تقتضي من التبع ان لا يكون
 ذكرا لله فبعد فائدة الذكر وصحة ما عجب به الله تعالى في حق
 الزمان فان قيل في ان تحفظ صفة الشيخ في الخيال وتوحيه القلب

وشعاره اصحاب

حتى تصل الغيبة والها من النفس آه وهو عليه تدور الخلق في الشيخ العبد
 انما يلقى الحق به قد تعلقا وقره في شرحه على التاجير وقال في انما العاصلة
 العبد وعلم الشيخ عبد القادر الجيلي رحمه الله ما معناه ان للشيخ احوال
 طريفي الغيبة في طه مع الاولياء وتبعية منهم بسبب تلك الروابط بالها
 فلا بأس بعدم اكرامه وادار اعلاى هو معنى الذي علم له باله منهم انتهى

تذكرة الپست در صفت ذکر و بیان حد مرتبه سالک در ذکر بطریق ایما

قال الله تعالى كن
 مثلا الذي يذكر الله لم يذكر الله في الدنيا الا في الدنيا في الدنيا في الدنيا
 المذكور في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا
 بشرط ان لا يكون في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا
 اكثر من ذلك في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا في الدنيا

در ذکر الپست در صفت ذکر و بیان حد مرتبه سالک در ذکر بطریق ایما

خبره تمام بر مشق یا نیم
 او بر مشق یا نیم
 در ذکر الپست در صفت ذکر و بیان حد مرتبه سالک در ذکر بطریق ایما
 در ذکر الپست در صفت ذکر و بیان حد مرتبه سالک در ذکر بطریق ایما

بک کز زنده زنده زنده
 پس و طیفه سالک ذکر اینست که در هر آن زمان و در هر احوال و مکان بجا و نماز
 ترا و جهرا یا باطنی زبان خیال مشاخ و برکن دل را بیک بار که حضرت و جب الوجود
 بتر بیا که در حرکت آرد و خود را در زنده و اندا که این الله فیما و الله الا و الله
 در آرد تا بتر بیا رسد که زبان و دل و روح و سایر لطافت و عضا بلکه هر دو که
 متعبر من اوست یکی در آید و بقیه صفت فوضات و انوار و وار و است و است
 و در نایج اشیاء از قفسه کلیمه که مذکور است که فایض کرد و تا بحال بر سر
 سر کست معده و جبهه و لسان در وجود سالک اگر تحقق یزد و و کاد و کاد
 می انجامد که باورت تحقیر برش را نسکیر به صورت ذکر و در ذکر خود را بدو

[illegible][illegible]

معارف چند لیست در بیان آداب تلقین
شیخ مریدانرا ذکر اسم ذات یادکر
نفی اثبات و بیان رابطه
که معمول مریدانست

[illegible]

رابطہ و فکر

بانیوم که صورت قبر خود را حاضر ساخته و چنان تصور کند که فرسوده است و بعد از آنکه است
و اما در این تجزیه کردن و تقو جات فرغ و در اینجا که این دی دنیا و دنیا و خانه و دران و فرزند
و در آخر عمر او را در کفن سجده و در قبرش نهاده اند و شبها و بکس خرم نداده و سید و کبر ندارد
پس باین شیوه من زمانه شکر و تحمیر را بطریق چنانکه گفته مشغول شد و در آن حالت چنان گذار که
اصلا تعلق باین عالم و دنیا و مادی نمانده است و بعد از تشریف و سوال کلین از آن شیخی و سنانا که
بنظر آورد و این را به کرم گوید که در این ایام و بسیار نافع و اثر و فرید باشد به این از آن ایام
حضرت شیخ فخر کلین از آن واقعه مشغول شد باین وجه که مذکور میکرد

رابطہ شیخ

۱۴۰۰

صبر
دائرة ولايت

وہی ہے جو کہ

در کتابت حضرت شیخ محمد تقی در متن خود آورده که فرموده که شفعه اهل حق در روز قیامت
قسمت آید و در اسم ذات است و طریق آن آنست که غیرت بسیار کردیم در اینجا نیز را بر جان
محتاج شد که اگر در این باب نوشته از آن معنی موجب لذت است که یاد دلگذازی که گفته اند العبد احمد
و طریق ذکر اسم ذات آنست که باید بدان خود را با کمال چسبند و هیچ حق متبرر قلب صورتی را در پیش
چپ واقع است و این قلب صورتی بر شایسته قلب حقیر است که در عالم الهی است و از این تحقیق باطن خوانند
و لفظ مبارک الله را در در این حق خود که از اندیشه بر آید دل را لفظ خیر را بگوید تا فایده صورت و از آن صورت

[illegible]

حرکت باشد یا نه امر خط و افراز طریقت صرفیه بلکه وقت است که کسی است که طریقه
 تعلیم بهجت و معرفت در پیشتر است مدار کار باقی بر تعلیم است و مشاطه مردان و طوطی شربت
 تعلیم بهجت علیهم السلام و الصلوة که بهجات طالیات میسرند و تاجبت مضایقه
 بجای عظمی و در حضرت ابوبکر هم چون این طریقت را پیشتر داشت به توقف سعادت و تصدیق
 نبوت سعادت فرمود و پس صدیقان آمد و ابوجبر لعین چون استعداد تعلیم و بصیبت
 کمر داشت آن سعادت مستعد نگردد لاجرم پیشوا بر لعینان شده و سر بر کمالی که میاید از
 تعلیم پیروی باید و خط پر پیچ و مضایقه بر دست از اینجاست که حضرت ابوبکر فرمود
 يَا لَيْسِي كُنْتُ سَمْعُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَوْ عِلْبُ سَمْعٍ يَتَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ
 پیغمبر میفرمود که سین جان غنیمت الله شین زیرا جل جلاله در آذان گفتن اشکها را
 اشکها بین و طایفه ای اند و نزد خدا عز و جل اشکها را و اشکها پس خط بران بهتر
 از صواب دیگر است آری پیشش گفته بر شهادت خود نموده است و بال این غرض شهادت
 که سبقت بعضی در عهد که از پیش منسوب است اتفاقا پیش از بعضی از آن ادعیه خطا کرده اند
 در زیاده و نقص مصلد

در زیاده و نقص شد سه مرتبه از کتب و کتب آن که در کتابهای آن آن ادعیه همان حرفت که شایع
 غایب شده بخواند یا نیز بجهت و اگر درست بخواند را نیز یافته و چون تعلیم و بی تعلیم تا سر فرشته
 سبحان الله تعلیم شایع تا اندر به تعلیم و ارفع است بشنا الله شفا علی تعلیم و کما جعلنا من بعدنا
 و ما بعد ان یکنه لاجله جسد تعلیم الله تعلیم و الله و احبابه اجمعین

بیان معنی قریب و بعید
 بذا لك الباب

بر این تقریر هر ساحتی که لفظ قریب و بعید و احاطه میبندد و آنکه در قرآن مجید واقع است
 از جمله اشعار قرآن است در سبک بیک و بعد و همچنین است لفظ اقر و اقرب و طاهر و باطن و مشرق و
 پس حق تعالی را قریب که نیم آما صغر قریب را ندانیم که بعید است همین اول کونیم تا ندانیم که مراد از
 چه باشد و صغر قریب و ولایت که در صغر علم و فهم ما را تدخلی تعالی از آن مشرکت و برتر است
 و آنچه در کتب مشهور و دیگر حق تعالی از آن متعالی و پاک تر است و قریب و بعید و افعال که بعضی از
 متعوضه بطریق کشف را یافته اند و بهیچ کشف حق را قریب رسیده اند و بهیچ کشف و قدر

و مذنب مجتهد و او آنچه از بعضی علما و تاول آن گفته اند و قریب علم مراد است و
 در سبک تاول نیست بقدرت و در سبک است بجز نیست نزدیک بخود آن تاول با پیوسته
 تاول نمیکند و تاول نیز بر حق سبحانه و تعالی فاعلم عند الله تعالی این تقریر را و ترا
 کما بعد اول شب را میگوید و کما بعد غروب یکصد است از شبی از شبها نموده که در صورت تأخیر
 او اندازد و چون متعاقب خواب بعد از وقت و او که در شب را با او پیوسته که بعید است
 او تمام شب حسرت با نام او می نویسد تا زانیکه و ترا اندام پس بر چند و ترا بیشتر
 ترا اندام بدتر است و کنگ این تقریر از بعضی و تأخیر و ترا یا عبادی و دیگر غیر از سبک است
 سید البشیر و محسنی و منظور و دیگر نیست و چه را به سبک است عدیل نمیکند او

در ادب ذکر عرفی اثبات
 و ما یبعلی بذا لك الباب

بشده و بهر آنکه در ذکر اسم ذات بر عبادت شرایک مقرونه بنامه کاه و علم و کاه و بهر و بهر
 آن ذکر رسیده و هم او را ندیم ذکر نفس و ذات میفرماید و برای آن است شرایط وضع و ذکر و ذکر
 آن احسب نفس یعنی کبابه نفس خود و در زیاده و نقص و کما که از آنجا میروند آن
 دم

و در صلاحت نفس میگوید که لا ربه و بیاض و سیاه و آرد و تا مدام بر اینده و از آنجا تا فوق و در کتب



م

— — — — —

از امر آتیه از آن که جامع جمیع صفات که در غیره از جمیع صفات و در هر یک از این صفات

در بیان سؤال و جواب چند بوجه افاده

و استناد دارد اینجا بمناسبت هر کلام

می شود مع اینعلی بنذک

الباب

محتاج بر پیر نظر نباشد سسواله اینجی قسمی در کتاب فی امین در شرح حدیث غاسقین فرموده است

لا يكره

«بربرباد»

حسین العطاری در فائیه شرح مقدمه در بحث قیاسات بعد الصلاة میفرماید در کتب معتبره

١٠٠٠

افکار و افکار
ماضی و ماضی
در این کتاب
در این کتاب

دورس و طرق

محمد الزبیدی

چهارم از راه دور در صورت وقوع آنست در هنگام غمی و افسوس است و بعد از آنکه آن را که بر او می آید
پس باید از جای در بارگاه صبر است بپوشد و در آن وقت که در آنجا باشد تا او را بعضی نصرت و حمایت
بخشد و شیخی که او را در آنجا بفرستد و او را هدایت و مساعیست رساند و بعد از آن وقت که بر او می آید
و مانند آن شیخی را وقت چند نفره و بعد از آنرا وضع متین و خرمی و بعد از آن بعضی از آنها اندیشه
که فرمایند چون خدمت می رسید کار و خاطر تو با کار می نیروی در دل تو نایب یک نعل و جوهر
بوی نقدی و چشمش به هیچ چیز دیگر غیر خدا در دل و خاطر تو نماند نه محبت دنیا و دنیا دار و نه
و فغان و در اینجا در دل تو سر دشمنی و هم در درون تو اثر کفری از هر مرتبه و شوق و محبت تو

طریق شناختن اولیاء اللہ و پیغمبر

[illegible]

ذکر بعضی از احوالات مقامات و سیر این

طایفه و بیان شمس از مقامات فناء

والتوحيد وما يتعلق بذلك

الكتاب

در بعضی از کتابت حضرت عروه الوثقی شیخ محمد معصوم قدس سره نوشته اند که فاضل و المغان او کلام
 بآن مربوط است هر چند شروع آن از ادلای صریح است مگر آنکه آنرا بطرح حصول کالات و دلالت
 بلکه حصول نتیجه که فوق دایره و خارج است و ثنونی و اعتبارات است چه دلالت کبر عبارت از
 مجموع این دایره اصول است که دایره متناهی و خارج آن بی نهایت است و فوق آن عالم
 که در مرتبه نفی کالات است این سه تا را اسید و ادوات حقیقت المغان و شرح صدر که از لوازم آن است
 از تمام خود خارج فرموده است تحت از ادوات نماید و اینجا سخن و طغی است یا اینکه است و بر ماکن
 نیز باید دایره تحت فی الحقیقه فوق تمام است و چون ترند دلالت کبر است اگر گویند
 تمام نفس را مانع است و از بر صدر تفوق است و خود و ادوات او بعد بظاهر ترند است از ادوات

دبر بیان آنکه دفع مرزائیل واجب است

و دفع نمودن آن بجمعه طبه

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَعَ مَا يَتَعَلَّقُ

بذلک الباب

بدانکه شرط است چنانچه حدیثی است که در تفسیر این حدیث آمده است که هر کس که در راه خدا
بجست لا تمکرم الا خلاق تعظم احوال خود کنی و دفع رزاقی که در راه خداست
بافاع و هم بکش و بجهنم که کفار را ناله و در پاره ناله که در راه خدا در وجود تو ناله
پس بکشد طبعی و ثبات که در راه خدا ان الله لیسر الی من یشاء و ان الله لعلیه
مثلاً درین حدیث از رسول بکشد لا تعظم الا الله نیت حسد در دل من الا الله
موجب آنست و چند روز بکشد نور در آتی و بکشد نیت حسد در دل من الا الله
و همچنین هر کس که در راه خدا در راه خدا در راه خدا در راه خدا در راه خدا

چگونه توان گفت جو که بگوئیم که داغ را چندان بدتر رفیق است تا آنکه الصقیه بدتر رفیق و در بر
چندین چیز دیگر در مقام نماند و بجز تر دفع و خیالات فاسده و صدقه و انعام و ابرار و اموال و وسایل
انوار و اسرار است که این شرح مقاصد که للاسلام منقول است و بدست رسیده و حدیث الغیر
از او وصل و فعل القصد انفس الخفا و بدست برآورد و نفس چون از نورانی که در دسترس
سر و انیت در دهر قرار گیرد و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد
اهل جای خود که در این مکان سرشار است و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد
که لطایف عالم است اختیار پذیر و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد
عالم امریکه و در بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد
جمع مقامات و در بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد
و در هر سال حضرت شالاعبد الله و دهلوی قدس الله سره که الغیر که در میان اوقات
طریق تصنیف فرموده اند و که از بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد
قدیم و تازه و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد
باید و باید و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد
در طریق حیرت امام زمان علیه السلام و بدست برآورد و بدست برآورد و بدست برآورد

[illegible]

حضرت خواجه شاهرخ بننده در تفسیر در طریقه خود را و احوال و مشی و فکر کرده که آنچه با عباد است
از او را و احوال بر حصول قرب و محبت لازم است پس او را و احوال حضرت را تحقیق نموده
متابعیت افعال و عبادت و نکات که به نیت اتباع و توحید با حضرت است و او را که حق تمام عبادت
و او را از این و ذوات نیست و از غرض نیست و نیت متابعت پیغمبر خدا می که این غرض از انفس
بجست غرض نیست بودن آن از حضرت حق بکانه برین و با اتباع عیب خدا را و اسکینم و کرد
و مکانات تکلیف با یکدیگر و رسوم معاشرت و زیارات رستگان و نکولات مشرک است
و کرد که و نیز در مشرب و آب شرب و شراب و غیره و طریقه و طریقات مشرب و عامه
و قیص و زیاده و عذر و سب و روح که علم حقیقی آنرا غلط در احوال و تحقیق که به نیت اتباع
عبادت میوه و نور ایمان می افزاید که این همه از رسول خدا است و به هر قدر از او را
و تبعیبات که از آن رسول است آمده آن همه فزاینده و در سایر عبادات و احوال نیت متابعت
حضرت است که بکنند و محقق بنام او که توحید باطن حضرت حقیقی در این طریقه معمول و مقبول است
بلکه احکام را همین است و پس و آن را که است محقق عین با وجود حضور باطن و توحید
و این حد و احوال از احوال حضرت باشد چنانکه در این تفسیر می بیند
و در او که شواهد است و پس توباش صلاک است و پس تیر تیر از رسول و توحید
با کرد و تیر تیر خود بکار از مطلق تعویض باید نمود است و از این طریقت

[illegible]

مذکور داند و در رساله حضرت مرشد

دهلوی شاعر عبداللہ قدس سرہ دیکھو

شد لا است فی علیها فدی محبی

من تخلف عنها فقد هلك

سوره است
و تخلف عن اخذ هلك
چنانچه حصول نبوت و تقرب به اعمال ظاهر می رسد و در اعمال و اخلاق و عبادت و غیره
از افتاد بغیر و غفلت و سواد و سوس ~~پایه است~~ و بدون باطن و اخلاق و عبادت و غیره
و کسب و انکار و راسته و باطل از این کار نیست پس بر او باطنی که از اخلاص و تقوی و در این
و است که تمام آن که از این است عیب خداست و الله تعالی باطنی و عیب طبع
و است که تمام آن که از این است عیب خداست و الله تعالی باطنی و عیب طبع

کسی که از همه خارج شد اگر ابر برای توحید و دفع حال و خشک از شغل طریق مطالعه علم حدیث توفیر
و علوم صوفیه علیه که در ادب طریق و تمیز باطن و وصول بقایات سلوک و احوال سالک
تصفیه و تصفیه فرمودند و با خط آنهار درون آثار و آثار و دستاویزهای هر که ضرر ندارد
و مکتوبات حضرت عیسی علیه السلام و کتب سیر سالکان حق در تمیز نفس از شریک و دار و آن بعضی
مجمول الاسام و الاسناد و چندان مفید نباشد سعی نمایند که مطالعه آنها با لحاظ معارف و معارف آنها
در دل تو جوش ناید بگویند که هر که در طریق مجاهد و کثرت ذکر و تقویا و نوافل طریقت یافت باطله
احوال و اسرار را بر او واضح می شود اگر او اسلای و شرح این بطن و عبارات ناقصه و او را در بیان
وارد شده متعارف در عقید و روش و عمارت سازند چه شیخ طریقت را نسبت باحوال کثیفات
بسیار داشته اند و در این اسرار و عمارت سکوت میورند و این طریقه اسلم از مطالعه مکتوبات
الم با قدر متعارف و تفویض متابعت بمیب خداوند و تحقیق عارف و روشنی دل و جان حاصل میشود
که جواب اعدا صاف مستعد به کلام این طریقه نیست و واضح می شود که حضرت محمد در تشریح و در جواب آنها
بسیار حقیقات و حقیقات فرمودند بعضی از این طریقه مکتوبات شیخ این را از درس و مطالعه نمی دانند
و آن تبار نیست که این جواب بعضی را که در حق و در زیاده گوید که هر دو حق نوشته و عبارات رنگی
نوشته آنان آن کلام را تحقیق اگر در سوء عقیده در حق این بهر سینه و نه خدا انصاف را داد
اگر امانی مکتوبات منبر و در این تبار نیست و درست فایده ای که در غرض و هوا و کس مطالعه کنند
انصاف دهند که چه قدر نوافل و شیخ طریقت و در ذات طریقت و ثواب حقیقت و لذت معرفت

و اما در التبیان در آن مندرج باشد که می
این احادیث زور بران نیست مگر آن بزرگوار است که
شایسته و نیکو خلاد و از یکجا پدید می آید و علم و معارف بلند و قوی از قرآن و احادیث نبوی و ولایت
از عدم رتبه و غیرت بر یکدیگر مضبوط و خطی است که بر آن است که هر کس که می خواهد از حجاب و پان علم و معارف
کاش نیست که هر کس که می خواهد از حجاب و پان علم و معارف
مندرجه است که در این مندرج آن نیست و در این مندرج است که هر کس که می خواهد از حجاب و پان علم و معارف
خواهد باشد تا به حق بریزد و بر آن که از حجاب و پان علم و معارف
قابل آنست که به این است که هر کس که می خواهد از حجاب و پان علم و معارف
و شهادت و غیره در آن که از حجاب و پان علم و معارف
بسیار روحیه است که در این مندرج است که هر کس که می خواهد از حجاب و پان علم و معارف
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از کیفیات محبت و معرفت و برکات ناشیه از طریقه و شواهد امور
ماصله از حجاب و پان علم و معارف
اتباع بزرگان دین و پیروی من خیر است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و تسلم الیوم الدین لازم حال
مادامه این که در آن مندرج است که هر کس که می خواهد از حجاب و پان علم و معارف

در شرح معنی درویشی و چند کلمه دیگر
که باین باب مربوط است
و لسا لکان منوط

[illegible][illegible]

[illegible]

اهل سنت و جماعت و رافضیہ واقع شدہ

نقلت که بنیامین مدی اهرست و عتبه و افضیا بغداد در سر سلسله مجادله واقع است
چون اتفاقاً در وقت اینست که میردشرا که بعضی سماع شنی یکی از عارفان عالم است و شخصی را
در آن ملا اختیار و قدرته نیست حرم آنکس که بود و شهادت بکند و اورا توبان این
سیم که بنیامین هر وقت از بن خود می روی و تمام اینی و اتفاقاً اهرست و عتبه بکشد

این است در آنجا که در میان جلود و در سید و از نوعی مباحثه بر سید و کوفی از آن
برداشت و بر سر افشای نزد و در این گفت و آن از گفت و سید را عاقلانه و کار از مجادله

بهیند سید از جانب آیت الله است و دیگر بر از عقاید خود و محمد علی بهر سان و از فرج چو آرزو شوی

از مشقه خود کرده شوی و دیگر آنکه ترا اتحاد است که بینی و بود و است با بدنی تو که مرا که خود را

وہاں نہ تو دروازہ کھلے نہ ماسر وادام میں عرق بھرتے وہاں سے

و اما از آنکه در فستاد که اگر جواب دادند خوب و اگر نه با جواب کوه و مذنب را ماسم دارند

1871

آئینه دایر بکجاست ایان عزیز که اند و از اینان جواب پذیر ابراهیم را خوانند حضرت ایشان
فرمودند تا محبت ابراهیم خراسانی را حاضر آوردند تا جواب کیست پی کرب را حاضر آوردند اما فرمودند
که امر خدای بنده خدای اگر بکار آورد خوب و اگر بکار نیاورد خوب و هرگاه که امر خدای بکار آید
خوب و اگر بکار نیارد هم عامی مسلم که اگر بکار آید و اگر بکار نیارد و هم کافر چه مسلم
اگر امر خدای بکار آید خوب و اگر بکار نیارد خوبتر حضرت شیخ از بعضی قهرت و در ملاطفت محبت
در میان خلعت و عبا و سر آرد و فرمودند در سینه خدای مثل شمشیر سافرت اگر در روز بگریزاند
چهار کعبی را نام بکار آید خوب و اگر در روز بگریزاند و نماز چهار رکعت نکند از دم خوب و در سینه هم
مثل اگر کسی شرب کرد و نماز نکند و اگر بکار آید و اگر بکار نیارد هم عام و در سینه مسلم
مثل اگر کسی کافری در بنات شد و حیدر بنیاد اگر آب غسل کند کافری و اگر غسل نکند مسلم کافری
در سینه چهارم مثل شخصی که اگر گشت و قیصر رسانید و ایشان وی دعوی خون و قیاس کردند
و شمع شریف حکم بقتل فرمود اگر ایشان وی اوراقه ساختند خوب و اگر اوراقه و غیره کردند
و اگر از خدا خواهند خوبتر هر حضرت شیخ جواب را بر تو فرمود و بنزد ملا ابراهیم خراسانی

در قول بودند حضرت ابن را بدعا غیر و تحمیل بلوغ نادر فرمودند و نه سب و تافت و کما

نوعی است که در آن یک شبهه وجودی که نه به اعتقاد و نه به لغت این فرقه ناجیه حق است

نزلت في مكة - كخضت والدماء

اعلم الله مقامه في أعلى الجنة يسرى المراد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة بوجو و اطراف

[illegible][illegible]

بگویم بخندند و دومی با ثبات اگر کسی بنشیند و ساحتش بسود و دفعه بخوانند و انگار و غدا را حق و روز نه نهند
و حق را بماند و از آن غافلان را و اتفاقات نکنند که انگار و با او بسیار طاعت سازد و بزرگواران
ایش را نشیند و ندید که در سلیمانیه و فقره او آیتها را نسبت بکفرت مولانا غافل در حقش
و در میان و طغیان و اتباع و غیرین این حق رسانیده بودند بحدی که اثر از آنست که انگار و
جای کبریا را این و اتباع و غیرین ایشان فرسید بکجه هر روز انگار این حق باعث رواج کار
فغانان بکفر حضرت مولانا نشاندند که هرگز در وید و سبب سوزنا و مرا که گفته اند ایشان می شد
تا اینکه امروز بخندند که اکثر ایشان سریده بستان حضرت مولانا نشاندند که هرگز و طغیان را نوشته اند
و بعد ایشان از بیست و نه سر قدم ساخته راه مبارکه طویل و بسیار و شمار پایش گفته بود و چون
و از بزرگان ایشان که در کاس سلیم و اختیار و نفیشتی و بر سر میدی و لغین ذکر و تعلیم آداب سلوک
و اینست بکفر مولانا و اولاد شیخ علی حسام الدین از و احافزاده پناه می آورند و همچنان
نقیضه سایر سخن و مخالفین را نسبت بسلطانان و اینان شیخ طاعت ویده یا نشیند که در اوایل
کار بگویند از کارها انگار و طغیان و خلاف بیرون می آیند و در آخر کار بگویند مرا که گفته و شرمسار
و بفرموده

و غلبت زنده با چشم گلبهار بر کاه شایخانه رقیبت تا بجا و بنا کردند که این قزوین از روی شایسته
زیبا بود و آب همین وضع بود آنرا در حق شایان کار و ابراست که این در عهد دنیا
مطلب اینست سخن میکران رقیبت ای که گوش خود راه میدهد و حکایات ناموار است که شنیده
و عفو دارد و عامی است از استعاره و در غنای نه آنقدر فهمیده همیشگی این مطلب است
و بعد از جمله چه جان بکشد این در روی صبح آنکه که هرگاه خدای تعالی از زندۀ او اعراض کند
و او را بفرماید و بار و کجاست و حالک انظارند و از در کاش ترند زبان او را در حق او را بفرماید
لعن و لعنت و او بدیدار کند و با شمارش در آورده و تفسیر حق و جلال است
و در سخن پریشان این نسبت بدیدار عاقل و طول غیش و همی این از این سخن بی خبر
بنوم از تعریف الهی هیچ کار را نمی شنوم بجز خبر کبار می بردارم و بیشتر از این خبر استماع
و در حق و شوق در خاطر مرا نرفته شام ابد استیوس بنابر شریف ندیده با که از این
مقام غنا خلافت بعد از ذکر و مع الفهم المظالمین و اما اینک فاعل خبری عن قولی عن
ذکرنا و اما اینک فاعل خبری عن الجاهلین سخن میکران حکایات این بسیار است

ازادہ علی

[illegible][illegible][illegible]

زین العابدین

[illegible]

የገጽ

در این مکتب اوراق همین قدر کفایت بود از برای شرح علم و عالمی هم علم گفت
راستی که علماء نبود و هم اوراق این شریف و حکم هدایت از کجا معلوم می بود که علماء
نی بودند علم چگونه رواج و شهرت پیدا کرد و علماء نبود و آنهم اختلاف طریقه بود
اتفاق و صلاح میداد که دو گروه مخالف و متضاد و آن شریف بآن مود شورای
و باین شریف همچنان مجهول و مبهم می ماندند در تفاسیر و احادیث و
و این است که حضرت عیسی و حضرت محمد صاحب الزمان علیهما السلام همین شریف
را در اندک و بلکه روز قیامت نیز خوانند و حق تعالی که بحضرت عیسی و محمد مصطفی
عزیزانند که روز قیامت نیز خوانند و حق تعالی که بحضرت عیسی و محمد مصطفی
دارد بر شریف مکتوبه اوفعیل امور است بزرگان و در حکم همین شریف اوراق و
فرمایند که اوردی ذلک یعنی در پیش من هر علم را که در این مکتب است
اسلام دانند و از آنجا که این شریف و تصدیق فرمود بر من که حق تعالی در اسلام
العلم و عبادت ایشان فرمایند و حضرت فرمود که این است در هر جا فاضل و بزرگ و علو درجات
ناگردد و فضل ایشان فرمایند و حضرت فرمود که این است در هر جا فاضل و بزرگ و علو درجات
ایشان بیان فرمایند و حق تعالی که در این مکتب است و از آنجا که این شریف و تصدیق
حق تعالی که در این مکتب است و از آنجا که این شریف و تصدیق

و بنیادین دلالت بر تفریق دارند چنانچه فرقه رحمت روزی و جماعت اسلام دو مینند
و در تمام کتابت و تالیف اشخاص و قدرت ایشان بدل و جابجایی بریده و دارند
الحاق نمایند و قول فیضیانیان قول و فقهی غیرت و اصحاب او و علمای آن من موجب
ضعف عقیده و سادگی و دیگران منستند نمایند شمارچه از ایشان در ششانی
علم دین و اسلام مطلوبست باریک بنامه ازین نوشته ام و بادا بکبر و ابدا بر انکار علماء
بنیقد و موجب عجز و ان حضرت شیخ البزینی هم آیند و عجز آنحضرت موجب عجز و قدر
خدا را که در اعادنا الله و ذلك کما هی در وقت و وقت و بعضی استرات احوال اگر
بطالع الله کتابت و کتب و عادت و کتب فقهی علوم و در بیان حقایق و معانی طریقت است
خبر ندارد بلکه از آن کار بهتر نیست آری نظر از شیخ شیخ و صلی و موجب فیضیانی رحمت
و برکت است و عند ذکر الصالحین تعالی الرحمن برگاه طلبه علم برادر رس و استفاده
مرا آیند جل و جابجایی در رس و اخلاص و علم کنند و کتب العلم الحقه الله نعم بلجام
مرآت انما حدیث و صحیح است استاد علم ثابته استاد طریقت است و استاد طریقت ثابته
حکیم حاذق و طبع صادق است تأمین اطمینان نباید دست از نهجی بریض باز دارند
و طالب علم باشد مرید ثابته بریض شبیه عیال و ام بریض محتاج مداد و اصحاب مرید باشد
عقل از ان

و بعضی از رجال و نساء بطلب مہدی و تعلیم آداب طریقت

محاسبه و الخامس لفان ذکر میکنند مبارک است
بارگشته که هرگاه بعضی از رجال و نساء با تاس افند طریقت می آیند و از اهل دین
مایل کنند و برین می کنند و گویند که با جمیع شیخ از آراسته می سازیم مبارکت طریقت را
بگویند و توصیف از جناب از انعم می شنیدند و از انعم و از کتاب و از حدیث و شهادت
شاید برکت طریقت از انعم است و شهادت برآیند شاید خود ایشان گفته در است

نیلک باجنز این کار را با ما باشند که در این کار که از آنها می پلاها
میرد که بکار ارفاق و نفیق آید و از او شعله و سوز که باشد از او که شعله و سوز
و ما در رسید که با او از این راه فرایند او خواهند و بعد راج او میدهند و اگر فضا بقدر و سوز
در خود و سوز و می آیند از آن سوز و سوز که با او دارند و سوز که آن سوز است و سوز
چندان نماید که اثر از آن سوز و سوز در او دارند و سوز که با او دارند و سوز که با او دارند
و نیکو است اما نیکو که با او دارند و نیکو که با او دارند و نیکو که با او دارند

کتابخانه رشد سیر و تفریح و دیگر بکلیت خواجه مراد را بنویسند بیک مقصد باینکه که امر حاضر
باعث نفرت و احترازی که دارد و در ظاهر بر آن خود را بصورت پندیده و بیست حمید و کرمه که
فخور افتاد و خود را بشخصه محفوظ دارد و در خطا و عیب پنداشته و با آن افراد نشانی که سبب
استغفار است که نشانه افاده شده است و دیگر در عکاسات و کلمات خود را عادات اعتدال نشانی
که اکثر مردان در آن زمانه و در ضعیف الاعتقاد و عام اهل عام بیکه حکما مبلغانه و ایم در حد فحاشانه
و بهانه جویند و طالب شرف و برادر و معتمد انبیا سیر بر اینها نام ناس و خیال و اعتدال و عیب
و در امور و غیره و غوغا و سماع و آواز و قیاس دارند و با وجود این خود را در آفرین و شوق شرف می بینند
اخلاص و ارادته که در زبان خود را شایسته تحمل دهند بر دانه دیگر نیز همچنان نیت چند راه در رسم
مردمی و در شادی مانند همین قدر میگویند و ناگهان شمع است و من هم میرود و خیم خواجه میرود

باز همان محنت بدیدم که می بینم این که در این محنت و کدورت و کلمات افتد

کسی بهر جمیع نماید و اگر از این شیخ اگر از این ظاهر که شیخ ۲ - والا فلا
موضع استخوان را در دل میکشد و دیگر این شیخ اگر از این ظاهر که شیخ ۲ - والا فلا

یا این شیخ با فلان شیخ چگونه باشد در هر حال ختمش بر این باب در اوله

و افرد عام و فخرنا

[illegible]

استاد طه قزوینی و نسخ کمالی و مرشد عالم حیات استاد کرامت
کبوتر عشق من به دیو برادر قدیم که در پیش رویش غمخوار تمام نشد عادت آیه چنان جاریست

یکشنبه دوازدهم کس طالع منوم رسد انجابت که فرزند آن شایخ آغوشه سلطان
عظمه انور علیه حقیر کون غلامی تر از انحر که ای پدرم به حقیر بخود داده است

و نهاده عارف زیاد تر از آنکه بگوید و نه از آنکه بگوید که حق تعالی علم عارف است نه معرفت به معرفت
 امری که نیست تعریف آن را که معرفت آدمی معنی آنست پس معرفت به علم حق است و علم عارف به حال
 کلامی در حدیث آنحضرت که ما را باقی علیه السلام و هم در نهضات آورده که معشای درونی حق تعالی را در کلام

قالوا له يا ابا عبد الله عليه السلام فكم كان الحسن وهو القليل على وجهه عاراً ثم انما

100

والعالم بغيره في مقامه وقال الله تعالى في سورة النور

الآخرون لا يجوز لهم المولى إلا إذا باؤا مائة من الفضة على الله قاعد لا نسيم قولنا

1. *Journal of the American Medical Association*, 1997; 277: 1039-1043.

فمن صبر في الحق حتى يمتد به ان تقدم هويته صفاته فاجاب وقلا خدنا من اهل الاق
جميع صفاته واحده بجميع صفاته وقد علمنا من صفاته ان صفاته كلها
وصفات الله تعجب خلقه من صفاته ان الله تعالى خلقه من صفاته
عالم الله ان تقدم قديم خلقه من صفاته ان الله تعالى خلقه من صفاته
صالحه ان يكونه من صفاته ان الله تعالى خلقه من صفاته
وغيره در باب رضا بسيار است ذکر آن بهین قدر نوزد کفار که در حق تبارک و عظیم و
ماو جمع برادر و درستان را رضا خوش از زن دارد از حق تصور ما توئی و رضای تو نقص کن بر
رضای خود سبحان الله في شأنه و الواسع في عطائه و لا يفتقر الى شيء

ز ساحت فالیتم بلا الله تعالیٰ ان هداکم للایمان ششم آنکه هر کوی از اوقات مرتبه
 کویه فالیتم و از اخطای فاعل و ای فاعدا حق پرور گویا
 کن ندیم کیم که در از مرتبه کمال اعلیٰ سلام الجناح الصدق بنعم آنکه مال خود را
 از وجوهی فروخته از روی باطل کمالیت و انبیا را انفقوا البهنا و ام یقعدوا ایام
 غل المعصیه و ابلا بهتم آنکه تکریم و عزت کنی و بر لوی خدا و عفو و غافر ثنائی و خود را
 از دیگران بالاتر و خود برتر ندانی فالیتم فلک الدار الاخره تجعلوها الدین لا یریدون
 نه از روی و لا فساد نه آنکه هیچ مال و فراغی ندارد و ثنائی از نفسی ساز و در روزگار
 و حج و عبادت و سیر و عبادت دین و واجبات اسلام را بسیار در طلب و ذوق نه
 کمالیت حافظ علی الصلوات و هم تعصمت علی الامور و عبادت دین و عبادت
 کار و شربت و در وقت تعصبات را از آنکه تکریم و راز و نه که کمالیت و آن هفاصلی
 مستقیماً یا بشعور و لا تتبع السبل فتفرق بکمن سبیل و در وضعی دیگر میفرماید فاستقم
 اهد و فی آخر هر دو کمالیت میان خود را در جواب و یدید که در مرتبه بدو از طرف
 میکند از روی سیر و در دیگر گفته که سبب یا نه نیز است و مقام رسیدی گفت سبب در عی
 در دنیا دهم و شرح خواهم در حق قضایای بسیار بود و بجهت تعویل تغییر از دهم استی

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مکتبہ اسلامیہ

[illegible]

یعنی کہ اس کی ایک کپی ہے

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

فوائد الجبر

وعمها يدور عليه من العزيم ^{بجنت} الشكر والوفاء بمبدأها ^{بجنت} قد جازت تلك السيرة العظيمة

[illegible]

مجله

موجوده در تبریز و در ایام و الزم ۱۳۹۴ هجری و در حله علی بن العباس بن محمد

[illegible]

و همچنین تفکر نمودن و فکر کردن در مورد سیران و در اوضاع و احوال است آن و در

[illegible]

وَجِبَامُ الْقُرْآنِ بِأَنَّهُ الْقُرْآنُ لَا يَفْقَهُ إِلَّا الْقَلِيلُ الْأَقَلُّ

در مبدعات و خصوصیات ارضی و اجرام سطحی و آنچه که در او دست یابی بعد از آنکه فکر مخفی از ابرار
ملوی از غلبه و نجوم و بیاید آمد و شد شمس و چرخ و ستاره و پیدایش ابرهای متنوع متولد و تکثیر
و پیدایش رعد و برق و درو و مونس و آمدن باران و در هر وقت و تمام برف و برف و برف
و آنچه با نامانند از هر که است و در بعضی آن و در بعضی آن بکلی که از کون چنانکه در بعضی طایر
و اکنون با شکل مختلف و صور متنوع و آرا و در هر چه و چنانچه نظر کردن در خصوصیات
برین آستان و درین است از انواع و قسم تمام هوا نشسته و وزیدن وادی و تکثیر و ابرام متنوع از ابرها

کتابخانه

هم در ایام سرد و بادهای معتدل و ریاح خفیه که در این ایام است و در شستن صحاب نماز

بقدر جنون و پاکی برسد بود که خودت که هرگز در کوکاب از پند و دمار و دوسر هیچ
در حق خداوند تعالی از آن در حق تو که در شهادت سابرین و پر که سکنین و حق و شهادت
اند که سابرین بر حق و بر شهادت تو که در شهادت سابرین و پر که سکنین و حق و شهادت

ترشها نماند و در شمار بطون نماند و در کشتوفها نماند و در میان نظر کردن

در آن وقت که باران می خیزد و باد آنکه بر قوم عادی و شوم و غیر ایشان منقلب گردد و باد آنکه
بر هر مومنی باشد و حجاب را جمع کند و محقق در آنکه سازه و بعضی از آن را بر کوه و از آن بعضی را از
بر کوه نشسته سازه و بعضی از آن سحاب را غرض و بهر شکار و یا بهر غرض این فراموش و بعضی مومنان
بر شوم و اجساد و تریات و از آن سازه و در شکار و نبات و کوه و در بیابان و تریات و در
شمار و کوه و بعضی مومنان سینه و حرکت آن در میان کوه و در کوه و در کوه و در کوه

و همچنین نظر کردن در زمین و در نبات و وضع و احوال آن که چگونه تسبیح و انزال

و قوارکای مخلوقات و مبدء بواسطه خلقی ساخته بچگونه وسعت بسط و فراخی و عرض و طول داشته
و گردانیدن پشت آن مستقیم و کمال قامت حیوانات و نباتات و جمادات و عناصر کوچک و قوارکات

کوبنی برکن و با سندا و صاحب رای عقل و بعضی انگشتان و بعضی غایم و بعضی جامل و بعضی ناقص
و بعضی اخروس و بعضی صحر و بعضی سقیم و نیز نظر کردن در اختلاف و خلقت ایشان در درازی و کوتاهی
و همچنین **نظر کردن در تفاوت** هر دو شراب ایشان که بعضی بسیار خواش
و بعضی اندک خواش و بعضی بدست خورنه و بعضی بغیر دست و نیز نظر کردن در تفاوت سران
در مسکن و مکان بعضی مسکن شهر و دایان و قری و بعضی مسکن بیابانها و اهل خیم و غار را
و در کوهها و بعضی مسکن خزانه و لب رودخانه و کنار بچکه و نهرا و بعضی در فراها بیابانها
و نیز نظر کردن در لباس و ستر ایشان که بعضی پوشیده اند و بعضی عریان و بعضی لباسهای فاخره
و بعضی پوشیده و بعضی با سمار کنند و زننه و فرزند پوشیده علی اختلاف غنایم و فقرتم
و توسعه معاشیه و ضیق فتم و نیز نظر کردن در عاشر و رزق ایشان در بکود و بزرگه و بکو
میت و که بکند رنده و اکند و بیا با که کوهها و غارها و آب و نهر و در میان بوی
و نهرا و جوی آب و چگونه تجیر و تربت آوردن رزق و اسباب معاش میکنند مانند حکمران
که چگونه دانههای میوه و گل و غیره میزاند و کورچال چگونه در پی میوه کند و دانه و میوه است
و نیز در ماعتن میگویند که هیچ ماعلی و صاحب کالی آن قسم در پی غیره ندارند کی کوشه

[illegible]

و همچنان نظر کردن و تفکر در اصناف و اقسام خلایق
از تقسیم مخلوقات و اضافات آن بسیار نوشته اند و علماء و حکماء و دیگران درین بار اقبال بلند
در دیات معجزه و پندش در غلبه بر آنکه غیر ذات خداست امر مخلوق گویند یعنی آنکه شده
و آن قسمی که از آنکه بایست بابت خود بپذیرد اما آنچه که قائم بذات خود است
یعنی قسمی که از آنکه بپذیرد بابت خود بپذیرد اما آنچه که قائم بذات خود است
آنچه در دست حق ارجو هر دو مانده گویند و آن نیز متعلق است باجماعی که بر اثر افاضه گویند
یعنی متعلق نیست باجماع و آن نیز بایست از شمول و غلبه و از آنکه بپذیرد یا مسلم نیست از آنکه
مسلم است از آنکه بپذیرد یا شمول و غلبه و از آنکه بپذیرد یا مسلم نیست از آنکه
و اگر مسلم نیست از آنکه بپذیرد یا شمول و غلبه و از آنکه بپذیرد یا مسلم نیست از آنکه
که قائم است بپذیرد یا شمول و غلبه و از آنکه بپذیرد یا مسلم نیست از آنکه
مانند علم و قدرت و امثال آن و از آنکه بپذیرد یا شمول و غلبه و از آنکه بپذیرد یا مسلم نیست از آنکه
مکالمه بیان این مایه تفصیل لایزال نکور است از شرح معارف متواتر عشره و معرفت حواس عشره و معرفت
و معرفت جهات متواتر و معرفت جسم و جوهر و عرض و روح و قائم بذات خود و سایر معارف و معرفت
و معرفت آدمی و غیر آدمی و موابله ثلاث و بیان اینها در کتاب حکمت و کلام برسی و آنکه تفصیل

[illegible]

[illegible][illegible]

پوشیده مانده که این فوق عادات امریست بجز عرفی یا فروعی و برپایه حکایت آن است
و اعمال مقرر و وضع فرموده اند که اگرکس شیخ طریقت و ریاضت و مراقبه و ادب و سلوک را شمارا
بیان نکند و آن مژده است بکمال اتباع طریقت و بهر از تحصیل علم و هر شیخ اشتغال است
بوفایف سلوک و ادب طریقت و بهر از تحصیل سیر و سلوک طریقت مجاهده و ریاضات
و فانی نفس و وصول بقدر کمال است و ولایت است و علی مرتب و سیر منازل و رسیدن
طریقی باشد تا بجای رسیده که خوارق عادات و کرامات از وی صادر شود و این خوارق
و کرامات نقل است از خطای مجرب حضرت رسول علیه صلوة الله علیه که بقلیت از ادب
و شیخ طریقت واقع شود که در حقیقت آنها داخل مجرب حضرت رسول علیه صلوة الله علیه است
پس خوارق از این اثرات نفوس قوی و قدرتیست که از تقاضای حکمت میفرازد و از اثرات
موروثی و فکری و از این اثرات اجرام خفیه یا اتمی قویان و قدرت و وی ظهور پیدا
میکند و از اینها و کرامات و ولایه و خوارق شیخان و پیغمبر و اصحاب طریقت که این اثرات
نفوس قویتر و در کمال ایشان مستعد اند و غیر از این وجود ایشان و از این کرامات عظیمه
و افعا غیر سیر برای از چشم تحقیق در این دروغ شهادت ملاحظه میکنی و دعا القین ایشان
صادر خواهد شد که از قدرت و کمال و پند و آلاء و نعمت و امرا و اما انما غیر کلمات
بالتصویف اما ملاحظه افکار است که باجماع و اتفاق از قدرت خدا و کمال مطلقا

تخفيف و تفتیل در لغات و عبارات و زیاده برین قابل فرق و التیام میباشد
چنانکه در کتب اصحاب بخور و عطر است شرح این تصدیق بفرمان امام محمد است

وایمن واکر

و اما غایت از تخریب برای ترفیع صفات و ترمیم فقر بیان فرمود که اگر قریب است
و غلبه دهد و در وینا قیام نماید و نقصان و عقاب نمود و بشا و کتب نورش و شعاع و روشنی از نور
غائب میکند تا از وی که در غایت غایت می بیند روشن و درخشان آید که صاحب کتاب
شرح فرمود که در رساله سیات میفرماید فالوچه اندکی می باشد یعنی ابدال و احوال کان قریب
مراد از آن اینست که صاحب کتاب فالوچه اندکی می باشد یعنی ابدال و احوال کان قریب
بدر غایت از تخریب و ترمیم فقر بیان فرمود که اگر قریب است
و غلبه دهد و در وینا قیام نماید و نقصان و عقاب نمود و بشا و کتب نورش و شعاع و روشنی از نور
غائب میکند تا از وی که در غایت غایت می بیند روشن و درخشان آید که صاحب کتاب
شرح فرمود که در رساله سیات میفرماید فالوچه اندکی می باشد یعنی ابدال و احوال کان قریب
مراد از آن اینست که صاحب کتاب فالوچه اندکی می باشد یعنی ابدال و احوال کان قریب

دولت‌نویس

[illegible]

و شش جرم فلک شمس سیصد هزار و پنجاه و پنج هزار و هشتاد و چهار سیر است

میفرمایند

[illegible]

آبرایت هر چه بقاء و در وقت بدید که در دهانه طبعات این عالم بر عادت است که در دهنده و طاعت
عبدال و تعبد است نیز در مکان این است که در طبع این طبعات که در دهنده و طاعت
برودت و در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
حرارت و در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
و در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
از در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
مقتدا و در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
در کتاب شیخ نجم روضه قیوم و شرح تفسیر نام که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
مکان و بلاد و مکانها باشد و در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
و در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
و نور و مستفاد از نور است و در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
و ماضی و فیض است که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
بسیار و در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت
سپه اعلی آن من مشرق که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت که در دهنده و طاعت

[illegible]

وآن بصورت فرستاد که در او یک سیر و در دستش یک نصف مین و می موجود و نصف دیگرش معدوم بود
و در این کوکب الغرض کوکب تیره الغرض و کوکب متن الغرض و کوکب متکلف الغرض و کوکب فوق الغرض
و کوکب فز الغرض و کوکب جناح الغرض و کوکب رلو و کوکب عمود و کوکب انعام و کوکب کرب
و کوکب عه البهائم و کوکب عه العمام و کوکب عه البارع و کوکب عه المظرب یعنی موجود باشد
و کوکب عه المذموم و کوکب عه المذموم است یعنی مذموم است

و یکدیگر از آن کو اکبر مذکور است و گوشت است و گوشتین
چهار است و آن واقعت درین شریین و بین سنا و تیره که بر سر مار چو خرگوش است
و آن بر شتر شلست واقعت بینا بشتر شاهه میخورد آه فن را از فعیله طریح ^{مطهره}
فرح است ناشی از فصل سابق در بیان
تفکر و تأمل در اوضاع الحیالات
بروج اثنا عشر و با تعلو بذات

که بر سر فداوت هر چه بر شد شد و قداوی الاضلاع واقع شده است مرسومه به بطین و بطین
نزل قریباً از اوجت از ابطین می‌کونید **کوکب خوشی** و آن بصورت کاوی است
که مقدمه او در طرف شرق و مؤخر او بجانب غرب است و نصفه اخیر او که عبارت است از اقل و
وی سه و ده باشد و در طرف ابطین صلی خود که خوانند که در شرق او در طرف شرق باشد
و کوکب سی و شش هزاران کوکب روشن که در شرق است و آن وقت در برابر است
و حرکت درین هر از ایشان کوکب خارج آن یازده شب و یک ستاره روشن است که
بر بالای چشم خیزد و آن وقت از ابروان کونیه در نزد اربعین النور و مال النجم و عادی النجم و قوس
بنویسند و نیم است خوانند و کوکب که بر جوان او دیده برایش را قاصص می‌نامند که بنویسند و نیم است
و کوکب که بر کمال است تراشیده تا کونیه چنانکه در صفت آن گفته شد و در آن کوکبان نیز آن خلاصه
ثلاثه کوکب صارت به جمعه متفاوت که عقود الغنبد لذلك جعلوا بمزله کوکب یا حدیثها
النجم قائم و النجم و منها الاثره الا و در ستاره که متعرب یکدیگرند و عقده بر سر کوشاوی
از ابطین خوانند **کوکب جویز** که در اوزن تر نواخ خوانند و آن بصورت که
نواخ که در سر دیده باشد که واقع بر طرف شمال و دیگر بر طرف شرق و بر بالای طرف جنوب
و دیگر بر طرف غرب و کوکب که از آن هر سه و کوکب خارج آن هفت باشد و در ستاره روشن که در
بر بالای هر از ابرایع کونیه و آن در ستاره که بر شری تو باشد و آن وقت از ابرایع کونیه و آن در ستاره
بر بالای هر از ابرایع کونیه و آن در ستاره که بر شری تو باشد و آن وقت از ابرایع کونیه و آن در ستاره

که در برابر او مقدم و آنکه بر سر قدم او است بخانه گویش **کوکب سرطان** و آن
بصورت فوجی است که گویش داخله آن شش می باشد و گویش خارج آن چهارده و یک ستاره روشن
و آن ستاره در ستاره گویش که نامش می باشد همین و یک گویش روشن و در برابر او چهار ستاره
خفیه گویش و آن بصورت شش می باشد گویش داخله وی بیست و هفت و گویش خارج
شش می باشد و یک ستاره که بر روی اوست با ستاره دیگر که خارج سر است از او ناز می آید
میانند و چهار ستاره که بر گردان او است و وقت از او جدا می کنند و گویش که بر سر اوست ناز می آید
و آنکه بر سر اوست قلب است و او از سر خفیه گویش **کوکب عذراء** که سنبله است
گویش داخله آن بیست و شش و گویش خارج آن شش می باشد و آن بصورت زرافه است که سر وی طرف خفیه
و دین او طرف بنام است و در بالا ستاره ای واقع بر کفین می آید و گویش که بر جانب سینه او است
از او آید که آن نازل بر سر است از منزل قمر و در ستاره می گویند و در نیم بطن آن که گویش
علی یلهمها و تحت ابهاما کائناتاً علامت تعریفه است **الاسد** است و نیز او را عذراء و البر و خنجره و گویش که
روشن در قریب است سنبله است از او ساکن اعرال گویش و از او نجات و از او نام می آید که در
مواجهه سناک راجع واقع شده است و او را اعرال یا نجات گویند که در دست وی هیچ سندی نیست و او را هیچ
این کوکب سنبله خوانند و گویش ساق راسته نیز می نامند و گویش در برابر اوست از او خفیه خوانند
و او را از نجات مخبر خوانند لقصافضه ای شود و گویش که در ستاره ها گویش می آید

اتمس و طبعش و زرق و خورشید و همچنین بر این قیاس است
که هر کوی که بر شهر و صورت باشد بجهت صورت شهر و در دیات طبع زرق
و صفت میکند و این از عجایب عقلی است که در علمای شریعت
این را خلاف عقل و مخالف تصور میداند اقوال علمای مجازین
در نامهای برج دوامده که نام و عدد کوکب
و ستارهای که در ایشانست : بوجوه اجمال
اول حمل است و آن بصورت بز که گرفته است کوکب بر زنده و زهر
و پنج فارغ صورت دوم ثور است و آن بصورت گاو است کوکب در
و آن صورت و یازده فارغ صورت سبعه جوزاء است و آن بصورت
هفت ستاره که در زوکی بهم پیاده و از آن تو این نیز گویند که کوکب سمعه و در صورت
و نفع فارغ آن و این تبرج ربعی است یعنی سه ماه بهار است چهارم
سرطان است و آن بصورت خرچنگ است کوکب و آن در صورت است

— 10 —

طیف است نافع بحث مفکران در آثار افعال
الهی جل شانہ و در افعالہ در بیان علل اسمائہا
و عدد کواکب سبعہ سیارہ
و ذکر کرکۃ تحت فلک قمر
و سایر کرامات دیگر
و جمیع احاطہ

بنابر این حال
چنانکه سابقاً گفتیم که مراد از این جمله تفصیل ذکر بعضی از امور ذات علویه و مخلوقات عجمیه
که متفکران را بقدر سائز عقل و کجایش ذهن و فهم بکار آید و آنچه بیانات آسانها و کواکب
و بدو ج اشعشع و آن و منازل قمر و آنچه متعلق با مریطوی است ذکر کردیم اکنون بخواهیم
باز بجهت زیاده توضیح دوز که مراد آسانها و عدد متعینه کواکب جمیع سیاره ذکر کردیم که در تحت
فلک قمر بیان می نمایند که سیلک بیانند آسانها می باشند و کواکب سیاره هفت باشند
که هر یکی از آنها را آسان می باشند اما نزد بکثر ایشان بزرگتر است
فلک قمر است که آسان اول برده و در قمر ترین ایشان بزرگتر است

و چهار خارج صورت پنجم اسد است و آن بصورت فیرات کواکب و این بصورت
و خارج صورت ششم سنبل است و آن بصورت خزیت که یک است و
خوشه اند که باشد و او را عدد اربعه گویند کواکب را اربعه شش و خارج شش است
و این بروج صیفی یعنی آه ابله است هفتم میزان است و آن بصورت
تار و است کواکب داخل است و خارج نه کواکب است هفتم عذرا
و آن بصورت گرد است کواکب را اربعه یک و خارج نه با نه قوس است
و آن بصورت طعن است و بصورت کی که طعن در است و چهار باشد و تیر بر آن نهاده و کلان نام
گشاده باشد بقدر افق تیر کواکب داخل یک و خارج نه دارد و این بروج غریبی
یعنی آه یا ز باشد دهم جدی است و آن بصورت بزغاله است کواکب
و اربعه شش خارج نه از این دهم دلو است و آن بصورت آدمی است ایستاده و کوزه را
سرگون کرده بقدر آب کتف و از اسباب این نیز گویند یعنی ریزنه آب کواکب داخل
چهار و خارج نه دوازدهم حوت است و آن بصورت حرام است و نه که یک
یک که بر صورت یعنی نه که هر یک دیگر بر صورت باشد کواکب سه و خارج نه صورت و چهار
خارج صورت و این بروج ششوی یعنی نه ماه سرطان است و ششوی البرج بول است و آن

1875

کتابخانه

فلك زمهررت که آسمان بنهم باشد و بالای فلك داخل فلك شمس است
که صاحب نجوم و علمای ایشان آنرا فلك البروج و فلك ثوابت گویند و اصحاب فزیت
و علمای ایشان آنرا کرسی می نامند و این فلك را کوکب ثوابت می نامند چه یک ستاره ای
ثوابت درین مکان برگزیده بود و حرکت خاصه هر پادشاه از این است
ازین بفراتر است و بالای فلك خواجه فلك نهم است که این حرکت از فلك
و فلك الانا فلك دفعه فلك اعظم گویند و این شمس از اعراض خود و در این فلك نمی آید
و حرکت این فلك نهم از شرق بجانب مغرب و یکی فلك شمس که حرکت از فلك
که حرکت شبانه در روز است حرکت نکند چون حرکت فلك هر یک از این فلك را کوکب
بقی یاده از حرکت خاصه هر یک از کوکب است که این فلك ثوابت حرکت می یابد
و کوکب فلك شمس است ثوابت گردیده هر چند که جمع در حرکت شبانه روزی که فلك نهم
شمارند و بالای فلك نهم نیز از اعلا معلوم است که یادم کم و کم تمام شده باشد

و در پایش آن که خواست و در پایش آن که آید و در پایش آن که آید
و در پایش آن که آید و در پایش آن که آید و در پایش آن که آید

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ
يَسْمَعُوا مِنْكَ وَبَرُّوا
وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
مُبْشِرًا قَبِيحًا
مُجْزِيًا

و روایت ایشان آمده است که نظام امور است عالمیان و تشبیه توأم کار جهانیان
از نایب اثرات فطریه میباشد از نایب اثرات حاکمات آسمانی و نایب اثرات فکریه **عالمیه** میباشد
و حاکمات و نایب اثرات افلاک و کواکب را در عالم موشر دانند که در عالم هر چه است
و هر چه حادث و واقع می شود از نایب اثرات اوضاع فطریه اش میباشد لایستیا نمودن می
جلیب و نفوس آدمی و اصحاب این احوال اصحاب طبعی هستند و غیر ایشان نیست که
اصحاب طبعی و نفوس آدمی و اصحاب این احوال اصحاب طبعی هستند و غیر ایشان نیست که
اصحاب طبعی و نفوس آدمی و اصحاب این احوال اصحاب طبعی هستند و غیر ایشان نیست که

و در کاشی خفتنا زو چوین فکند که درین بعد از آن طبیعت حرارت را طبیعت سردت متحرک گویند و تا زمانی که سردی در او نباشد

یعنی بواسطه انزاج این طبیعت چون هر طبیعت انزاج یافته از حرارت است
و از برودت و رطوبت متولد شد پس چنانچه طایفه مفرد در اجسام و اجزای
تکریم و خلط یافته بر از آن حرارت با رطوبت متعادل شدند حتی که

الحمد لله الذي جعل في كتابه
العلم والهدى والبرهان

تفویض

تقدیم میکند ساقایق که نزد حکما قسم باین فلاسفه افلاک گردی میباشند
و اما اتفاق علمای آسمان جهات گردی اقلیدس و ابوالفوارا خوف محیط است
بر اوقات ربعه کواش و ربع باد و قاع و ربع در حاکم و ربع مجرای
آسمان دایره تمام است و در هر فن علمای مسکلمان بنده دایره است
و در شرح بطلان ایشان از آن بجهت کنند اما سخن منتهی و احوال ایشان
در زود شرح مناسب تر در وقت و اما اصحاب تحقیق و افاضت
در بیان ایشان از این معنی میدانند و هر چه طایفه را در مقام تطبیق تالیف داده اند
چنانکه در کتاب و هر آنکه در تصدیق بیکت نمیکرد بطور و حاصل کلام آسمان
در طول از شرق تا مغرب از دوازده قسم قرار داده و در هر یکی نام داده اند
که اول قسم دجول و افسا و بریجا و اسامی و بروج و کواکب و شهاب است پس بر بروج
نقسم میگردانند و در هر قسم از ربع گردید پس جمع استاره آسمان میسود
شفت در ربع است و در هر ربع شفت قسم است و در هر قسم دقیقه میگردانند پس بجهت
آسمان است و یکبار در شفت دقیقه است و در عرض از یسعد و شفت قسم است
از جنوب تا شمال و بین آسمان برجهت بالا انقسم میگردانند
نه سطح و نه در محیط است بجزه اما تا اطلاع که آخر نبات عالم است

و قسرها از این رقم فک را نام نهادند پس آسمان مغرور شد و بهشت از ایشان
افلاک ستارگان کوینه که هر یک یک ستاره در او باشد و این ستارها را سیفیه ستاره گویند
مثلا در فلک اول قمر و در فلک دوم عطارد و در فلک سوم زهره
و در فلک چهارم شمس و در فلک پنجم مریخ و در فلک ششم مشتری
و در فلک هفتم زحل و این ستاره های هفتگانه را یکی
در آسمانی بنامه پس آسمانی غروب یک ستاره است اما فلک هشتم
که آنرا فلک ابرو و کوینه جابر ستاره که ثواب بسیار میکند و ستاره که ثواب نمیداند
که خدا ستاره اما فلک نهم که در شرح آنرا عرض گویند زیرا که در هر یک
افلاک محیط باشد و در شبها نوری از آن فلک از دست و در او درو قطعات است
یک در جانب شمال و دیگر در طرف جنوب و در هر آسمانی از این آسمانها
نوعی از فلکهاست و هر کدو نوعی بیست و پنج و بتدوین و تزیین خداست از مشرب
و هر یکی که یکی در کنار دیگر است و هر یکی نام دارد و نام او اینچنین است و واضح و برآ
قاطع و تجلی و قناری است بر اثبات ذات حضرت واجب الوجود و قدرت و جبر اثبات است
قدرت و اراده و عظمت او و اینها شاهد عدل و کواهدی و واضح و ظاهراست

[illegible][illegible][illegible]

1

[illegible]

11

[illegible]

لَوْلَا مَا لَخُلِفَ مِنْ بَنِي لَدْنٍ لَأَنَّ مَا لَخُلِفَ مِنْ بَنِي لَدْنٍ وَمَا بَنِي لَدْنٍ لَأَنَّ مَا لَخُلِفَ
الْبَيْتَ وَالْقَادِرَ وَالْقَوِيَّ وَالْعَزِيزَ وَالْقَوِيَّ وَالْقَوِيَّ وَالْقَوِيَّ وَالْقَوِيَّ وَالْقَوِيَّ وَالْقَوِيَّ
وَعَلَا وَهَذَا مِنْ بَنِي لَدْنٍ جَعَلَ لِي الْأَرْوَاحَ كُلَّهَا سَبْعًا وَتَوَابِعًا لَهَا وَتَوَابِعًا لَهَا وَتَوَابِعًا لَهَا

بنوعى دبلغنى
قال الشيخ اجرا اللب في بيانها والسماء من مع كفو في حيز القدر على في القدر
ومن بعد بغير من ورواها ولا يخرج ان يقع على الارض ثم قال كونه في رتبة
خبره فكانت تسبح الله تعالى سبحان ذي الملك والكرام والملكوت والسماء والارض
وغيره من عديده في جميع سبحان ذي العرش المجيد والسماء والارض

وہی سے غاس و قیل سے فقیر ہے۔ تبسّم جان النورانیہ۔ و السلام العباسیہ
 زہر ہے زہب تبسّم جان اللہ القدوس رب الملائکہ و الروح و السلام العباسیہ
 و ہرے و اوقات تبسّم جان القدوس رب الارباب و زہر ہے زہر شمشاد
 و السلام العباسیہ و ہرے زہر آدم و ہرے تبسّم جان منہ القہر انوار
 و زہر و اجمع بیان الی و فرما ان ہذا القلیعہ ہر تبسّم ہوا و السلام العباسیہ
 و السلام ان بعد وہی سے زہر و تبسّم اہلہا سبحان خالق الفطر و السلام العباسیہ
 و زہر تبسّم رب سیراجہ نقل است کو رہبان آدم حضرت ابو اسد آدم رب العالمین
 و زہر آسمان و زہر حضرت یحییٰ موسیٰ و زہر آسمان سبط حضرت
 یوسف و زہر آسمان چہار حضرت ادیس و زہر آسمان حضرت
 عیسیٰ و آسمان چہار شیبا و زہر آسمان نجمہ حضرت کرد و زہر حضرت
 و زہر آسمان ششم حضرت موسیٰ و زہر آسمان ہفتم حضرت
 ابراہیم صلی علیہ و سلم و زہر آسمان علی بن ابی طالب و زہر آسمان
 جمع اخوان الانبیاء و السلام علیکم و علی آئینہ و علی احوالہ
 السلام بیکر شیدنا و علینا علیہ السلام علیہ و علی آئینہ و علی احوالہ
 و علی اخوانہ و علیہ السلام ان یحفظنا من البلیات و الامراض المصائب

وَالْقَصِيَّةُ وَالطِّغْنُ وَالطَّاعُنُ وَالْوَلَدُ الْعَدْنُ الْقَهْرُ وَالْمَرْغُ عَنَّا شَيْئًا
قَصِيَّتُنَا وَأَقْصَى حَاجَاتِنَا وَفَوْجٌ عَنْهُمُنَا وَالشَّقُّ لَنَا عُمُتًا
وَبَدَلُ سَيِّئَاتِنَا الْبُخْسَانُ وَرَمْنَا لَوْغَ قُلُوبِنَا بَعْدَ أَنْ هَدَيْتُنَا
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ سَمْعًا أَنْ لَكَ الْكُفَّاءُ

وَأَمَّا اسامی پیغمبران در کتاب معراج البریه یفصلا مولا امین الدین
کاشانی رحمه علیه در اسامی پیغمبران را نوشته بجهت پیغمبر می آید
حضرت آدم در آسمان اول است و حضرت عیسی در آسمان دوم و حضرت داود و
حضرت یونس و حضرت موسی در آسمان چهارم و حضرت ابراهیم در آسمان ششم است
در آسمان بیستم و حضرت موسی در آسمان چهارم و حضرت ابراهیم در آسمان ششم است
و حضرت ابراهیم خلیل و اسمعیل و احاق و لوط و یعقوب در آسمان پنجم اند
و حضرت نوح و ادریس در آسمان ششم و بر و ای حضرت ادریس در آسمان
و حضرت نوح و ادریس در آسمان ششم و بر و ای حضرت ادریس در آسمان
چهارم باشد و جعفر از پیغمبران پیغمبر باشد و بر و ای حضرت
حضرت ابراهیم خلیل و ادریس در آسمان ششم باشد و بر و ای حضرت
و از جبارت بماند کتاب معراج البریه چنان معلوم شود که حضرت صلی الله علیه و آله
در شب معراج این پیغمبران مذکور کردید ملاقات نمود و ایشان بجهت در آمدن
درین قول معراج بنموده با وایات تفسیر قرآن و احادیث نبوی مطابق است

سابقه گفتیم که چون عمر بنیفر در اکثر اوقات در امور ملوک و ابرام سادوکی میباشند
و انظار و انکار تفکیرین و ارباب ثاقب نظر را ابرام و جسام عجیب و غریب بوجود
پس بغیر دین باید شنیده از آن گفتن و نوشتن و چون ابرام و اوضاع غیبی را بیان کردیم
باز باید بقتیر بگویم که هیچ چیز تفکر آن است از سرسکان اندک و ساکنان سموات نیز
سخت کردن تا اصحاب حکمت از آن بهره نماند و دولت سرفراز
صانع حقیقی و ماهر شونده باید دانست که پیش از این نیز شنیده را از ادراک

آسان بیان کردیم که هر سه از این آسانا نوعی از یکدیگر باشند و ملائکه هر سه آن
صورت و شکل و میولان غیر صورت و شکل ملائکه آسانا در کثرت و در کم و در تمام
بسیج و تقییس ضایعه نشود و هر یکی که بر مقدار از دیگر باشد و هر یکی بانی
موسومند و کیفیت ایشان از انواع و اقسام متعدد و مختلفه باشد بعضی از ایشان مثلا
بمقدارین موسومند و بعضی بر وزن و بعضی بخند و حی و الهام موسومند و بعضی از ایشان بحد
طغیانه و آثار احوالان عرش گویند و بحدی که از ایشان حضرت جبرئیل
که بر این روح الامین گویند و آن تکلیفات عظیم الخیر و بر این نوره ملائکه آسانا متعارف
صفت جبرئیل علی نبی و اولی الصلوة والسلام مخفی نامه که ملائکه از زوایا
ستلین و ملائکه اجسام لطیفه نوره نشینند و قادر بر شکل خود و اشکال مختلفه موسومند
آنان از حکما غیر اسامیه و اهر مجریده یعنی جواهر مجریده موسومند و مخالف و مغایر بر این نفس
انسانیه و از دیگر ملائکه انصار و فرق ساخته و بسته و نفوس طایفه باشند و نام ایشان
در صفت ملائکه گویند و هم نفس انسانی طایفه العاضه البشریه المارقه و الابدان
فوقیه المطلقه علی القاعیه و ملائکه تدریج علی الاطلاق که در جامع القصیر فی الحقیقه
آمار در صفت جبرئیل و غیره و ملائکه را در ذواته و در بعضی کتب معتبره نوشته اند که
از ایشان نام دارند

والتی ان امور و فاضل
تاریخ و جغرافیہ و
تاریخ و جغرافیہ و

[illegible][illegible]

مجلس شورای ملی

[illegible]

زین العابدین

افزوده است. تا آنکه در این محفل نجفی و اورا قوه عارفانه که توانا و طاقت زودست
داشت باشد پس در ملک الموت آمد که دست خود را بر سینه وی بگذارد تا ببیند آیه
پس ملک الموت دست خود را بر سینه وی نهاد پس بیان بپوش آمد گفت ای ملک الموت
خبر ترا در غایت حق تراستم چرا چنین خود را نوری از منم. قوت نبوت و رسالت و لطافت
ترا دیدم و این مایه بشاخصم باید هر دو این دیگر چگونه طاقت دیدار تو داشته باشند
اینده صوت و معنای ذلالت مخصوص است یا هدایت کای دیگر را هم باشد گفت یا هدایت
تجلی کسی که ترا تجلی بر سر این بپوشد نعمت آید هر چه که خواهی یا ما بر سر فرشته است
که سرش از نعمت آسمان بالا نرود گذشته است بسا فاضل و سالار راه و پادشاهش نیز از ناله
تحت لری آسمان و کعبه بسا فاضل و سالار راه و وی لب و دامن کش در دهر و دست خود را
نیز کشیده است و در راه سوی آسمان بیاگر راه اقدار بند که هر کجا که خواهد لب را
بهم چسباند آسمان خدا و زمینها و دهر و زمانست مجموع را بیخ ناید بهیولت و انفسه
سبحی بجای وی که سید ملک سلیمان زبانی بجهو و ناله کشود و گفت ای ملک الموت و صفای
بر این کسی که مروری از منم عجب تر بود پس ملک الموت گفت یا سلیمان اینصورت فرسخ
که تو از دوزیدی و ایناصفقه و از دوزبوشن ترا شدی فرسخ اینصورت و معنای دوزخ
بیشتر نشان و گمان میدهم از بهیولت و آسای و نرمی تو فرسخ ارواح ایشان که منم از باطن
خود پیش کاغذ و مسافران و در راهی که تو کردی و در آسمان و فیما بیا و حال تو چگونه بود
و ملک الموت با آنکه بنده آن که سر از دوزخ است و دوزخ وی با حضرت ابراهیم علیه السلام نیز مذکور است

و همچو خدی و لاج از او در غیبه در نزد وی حاضر و همیشه پیش نظر دوست و ایشان
بنا بر این است که پیش کس باشد و در حق اروج علماء و شیخ را اقول و در ادب
کثیر است و چون جمله ذلک ما فاسد صاحب ذلک الکتاب الخیر فیما و لایست
بعد و چنانچه الان ما فاسد الخیر فیما بین یکنه و عند نظریه و لایست
بجای خدای تعالی روح احدی از بعد ان میست و در قمر تا و کماله فیست بعد ان
و از اشع بن اطم رویت که در کتب حضرت ابراهیم علیه السلام از کتب الموت
پرسید که هرگاه در شهر یا در مکه یا در اطمی نا خوشتر می ماند و یا و طاعت و اشرار
حاضر شد و در یک آنه واحد خیر هزار کس وفات یگیرد و تو میگوئی از زعمه تغیر اروج
این بر حقیقت بیرون می آید گفت ای ابراهیم اروج اوج باذن الله سبحانه و تعالی فیما
بین اصبح و هاتین یعنی اروج انکه آنها در آن واحد پیش من میسر از آنست که تو گفته
دیش نمی بین که از تو میمانند و در اشع فریض من حاضر و موجود میباشند
فعلست از و پس بن نسبت که حضرت سلیمان علیه السلام و در تشریحات
قابض اروج که در کتب باونی الفی حاضر بود که ای انکه سلیمان جانده وزیر تو است او
بیرون آمد بهمان بیات اصبح خود سلیمان پرسید کسی گفت ملک الموت تو را سلیمان
از صوت در پیش تو افتاد چون ملک الموت اینجا را از سلیمان پرسید گفت باز ای
بنده تو سلیمان از زوی طاعت کرد و من نمی در آدم اینست این مصعب پیش

[illegible]

روزی که در شهر شنبه روزی که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
از آن که در شهر شنبه علم در دست در آن روز که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
حضرت امام شیخی در آن روز که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
و از آن که در شهر شنبه علم در دست در آن روز که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
فرموده بود که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
و از آن که در شهر شنبه علم در دست در آن روز که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
بقدر آنکه از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
باز آنکه از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
جمع شده بود که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
در اوایل سوره البقره که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
و شرح حکایت بر یک از این واقعه بعد از آن کتابت تغییر یافته است است
روز چهارم شنبه روزی که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
روایت بسیار است و از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
و بعضی از آن که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز
از آن که از آن وقت که این مملکت را که در آن روز

[illegible][illegible]

[illegible]

مراجعات

سرادیمان اخبار کرامات چهارم بود در این شب نصف شعبان که آن هم از نوبت
 و برکت آن شب است و در روز این ماه شعبان نیز باشد که در حجب از دست نیاید
 و یکی دیگر از فضایل آن شب که در آن شب ده بار کنان نشان واقع شده است
 و نیز در آن شب طاعت و ریاضت این ماه و بایه عتصامات و دعا و عزیمات افضل باشد
 و در آن شب و در روزهای سیفیه واقع باشد یعنی بهیچ نوعی از زرات اضراب
 بایه عتصامات آنرا را خواندن بهیچین این ماه شعبان نیز باشد و احصام است
 بر اثر شروع ماه مبارک رمضان و یکی دیگر از خواص و فضایل آن است که در آن شب
 ثابت آمده که در شب برت مذکور حق تعالی تقصیر و عیب کنایه کاران و بدینین
 حضرت رسول را تعالی آفرید و در آن شب بعد از آن که حضرت ان بنی کلب که قبضه جنت از اعراب
 و انعام و مویش را بر سر او نهاده و در آن شب بر سر او نهاده و در آن شب بر سر او نهاده و در آن شب
 برات ازادی و غور از کاره رحمت میفرماید سبحان الله یعنی غلیم و در آن شب بر سر او نهاده و در آن شب
 در روزگار و ما هم نفس لطف و بخشش و رعایت بر این بندگان که لا شرف و رفاه است
 قلم آورده و در آن شب و در آن شب از این نیت و بخت نیت بخدا و قول شاعر
 که که کمال بود تقصیر صاحب فائده است اگر تصور درست از ظرف باشد کان

و در شب اول آن بکرت ایامه خدا تعالی نهاد و هزار نفر از دست خیرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی از آنکه مستوجب عقوبت و سیامت باشند از کما یسکاران می بخشید و عفو می کرد
ایشان را از غلبه سیامت ایشان را تبدیل بکفایت داشت زیرا شمول رحمت و بخشش خود
فرمایید و در شب دوم نیز بقریب اول و فاطمه و زهرا و غیرت اول نهاد و هزار نفر از دست خیر
براست آزادی و غایت بخشید و در شب سیم نیز همین آثار هر روز ماه مبارک رمضان
و در شب اخیر آن حق را بعد از نفوس آنکه در شبها سابقه آزاد فرمود است در این شب نیز
براست آزادی و رحمت و غایت می بخشید چنانکه در کتب معتبره احادیث همین تفسیر را
بجلی وافی بیان می فرماید و در آن کتاب بعین عبارت همان حدیث آورده که در وقت ایام
اعتقالاته تعالی فی بعد ما العقیقه اوله الشیء الا اخره و الله اعلم الاقطار کما لیل
سمیع الفقیه و در ولایت سمیع الف الف عقیقه و آنرا انتمی الحدیث
سابقه لغت کرده و اول روز ماه مبارک رمضان خدا تعالی بکرت شرف آن غلبه قبر از صاحبان
بر می دارد و خود جبرائیل که دفع غلبه از قبر مسلمانان را کرامت فقط و آنرا در جمیع آنکه شرف
از قبر مسلمانان و کافران نیز می شود غایت وافی باب هزار قطعه ماه مبارک غلبه کافران را عاده
و همان مسلمانان شرف دفع غلبه شرف می باشد و بخدا که در غلبه و سیامت محفوظند و قیامت
نیز از جبر جمیع آنکه حق تعالی می فرماید و آنرا شرف الهی را عادت که کسی را طاعت و حضور و بخشش است
خود و جبر از او بگیرد و نصایح و کرامت اینها بیشتر از آنست که بنابر آنچه پیش گفته ایم

و اگر کونا بر زندگیت نیز از زبان با وجود دشمنان در عارست و آید حتی تا به عیادت
 ز زلزل رحمت و بخشایش لازمست خوش مضایقه نفوس و غیره و میفرماید قلله الهدى محمد اکبر
 و لا تشکونکم اکبرها ما لا مرمضان و اینها هم از راه است
 قسمی رمضان مصادیق شدت الرضا و اذال الوقت فینقض ایام الخیر
 فانقضت اعیان الیقین و انقضت و فی درایه و قضیلت جند الشیطان لایبش
 و شرح قضایر و مضایر ماه مبارک رمضان غیر تصور و تصور از آن در کتب نقد و احادیث
 مذکور و شهور و در اینجا تفصیل نمیخواهی و مضایر لازم نبود چه در باب صنایع
 آنچه لازم بقدر بعضی لایق بیان کلام قال الله العالی اکراما و تفضیلا و شرح قاله
 شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن و غیره قضایر در این ماه موجود است که در بعضی
 در این اوراق قدیمه تعبیر است تا شاید قدر آن و عظمت و ارادت روایات
 آنرا متوجه آنرا و اول نزد ما که شایسته است بکرامت از راه رمضان قال الله العالی فی فضایل
 آنرا اولی الذی یله العظمی و عا اهل علیه العظمی علیه العظمی علیه العظمی
 الذی آخر القسمه و غیره از حدیث محمد در سابق برت و کرامت این شب قدر و ارادت
 و شمه از کرامت و خواص این ماه آنکه در تفاسیر و کتب شریعت بیان کرده است
 که در این ماه که در اول روز روزه حق را غارت و عذاب از قفس بر میدارد

وہو

و فرموده امراض و آفات
و خواص و مضار و اقسام
و معالجات و احوال
و غایب از این کتاب

و بیان غریبترین در باب مضبوطیه تفصیل ذکر کردیم که صفت تو جمل هر کسی که در وقت که در وقت
زیاد در اعضا و مضبوطیه اعضا را می شنود که آن در قیامت نوری که در آن اعضا کثیفی که کلا که از آن
نور جمع کنند تا آخر ماه اول ماه را می گویند و سلسله ما که عبارت از در زمین
و آخرین ماه و سلسله است از زمین آوردن که سلسله یا از پوست وی دو جبهه است
آن روز سلسله آنست که ماه در آن روز از زیر شعاع آفتاب بیرون می آید و آنرا علم بزرگ

تکمله السبک در بیان فوائد و عواید علم تاریخ که اصحاب تفکیر را مفید و هر که مندمبیا شد و تفکر کرد در آن به بعضی مضبوطی موافق

خواهد بود و الله اعلم
بدانکه تفکیرین را در تفکر در هر چیز جاریه بود و بفاد تفکیر فی الآله الله
هر چیز که در دنیا انسان از آن فایده مند و فایده مند که در آن خود معین آلاء و نعمت الهی
خواه آن نعمت از اشغال حلت دنیا باشد و خواه از اشغال علوم و فنون باشد
و تفکر در آن

هر تفکر در نعمت حق سبحانه و تعالی هر آنکه فایده از حق و ثمر باشد قال تعالی جل جلاله
واشکروا لنعیمی الی نعمت ملککم چون علوم برسد پس نیز از ابد نعمتای
آلای آن اندازد و در وقت واجب که که شش از آن برگرداند و در آن که در آن شود
مجموعه یکی از علوم هر روز به علم تاریخ است و آن از علوم قدیمه میباشد
صاحب کتاب روضه الصفاد بیان فوائد علم تاریخ آورده است که علم تاریخ نیز بعضیها
از علوم هر روز به رتبه یا تاریخ اسلامی و این علم تاریخ شش فایده بسیار و منافعی
به شمار است و اینرا در مجموع آنرا در اینجا موجب الطباب و طول و خوف طالت با آن حکم
مالاید که علم لایزال و حکم از آن که بعضی از آن فایده عاید باشد با آنرا باب تفکر نیز در آن

بدیعت نمایند و جهت این علم تاریخ ده فایده وضع فرموده **فایده اول**
آنکه آدم را معرفت بشیاء از طریق عقل و حس میسر شود و این علم را محسوسات
بعضی شایست یعنی دیگر سموات است و در خداوندان بقول و تفکر روشن شده که احوال
عالم را که اینجی بطریق عقل معلوم نمیشود و نیز حال است که شخصی را بعد از از او بشیر خدا کند
بقدر علم است و اوقات و حالات و اوضاع و احوال را بشیر شده که و بخیر و شر
از طریق معاینه و قوف با هر طریق شناسیدن احوال و اوضاع عالم و مایان و اساس و طوار
ایشان طریق آید باشد در علم تاریخ که بعضی بر سموات است و بعضی علم بر ارض و علوم غالباً

شکستنی نیستی نباشند به قاصده هر علم را اساس از حق بر این است که آن علم از این
موضوع و محمول خود سخن گوید مثلاً علم سخن از حق و خود موضوع و محمول خود گوید
و علم صرف نیز از طریق صرف بحث کند و علم مطلق از قیاس و قیاس و تاریخ آنرا
بیان نماید و علم بلاغ و وضع و استعارات از موضوع و محمول خود سخن گوید
و برای قیاس هر علمی از مملو است مندرجه خود بحث میکند که این علم تاریخ که
موضوع وی را اخبار از جمیع علوم و اخبار و قصص و حکایات آنرا میخیزد و قلمها را در
وساطتین و ابرار و اکار بر افق و اوقات مجید و مادیات غیره میباشد
تمامی از کتب و تاریخ بنظر رسیده که از نقد و مادیات و تفاسیر و علوم شریفه
بحث می نماید فایده آنکه آن کتاب موسوم بکتاب تاریخ شده است
مراد از این کتاب آنست که علم تاریخ علم است جامع همه علوم است یعنی همه
علم تاریخ فایده در آن ثبت است مع علوم دیگر و اخبارات و اشارات
و قصص و حکایات و سخنان دیگر و غیره بحث میخیزد و از علوم دیگران که متر است
چنانکه غریب گفتیم که هیچ علم دیگر از علوم هیچ فنی از فنون دیگر

شکستنی نیستی

شکستنی نیستی نباشد **فایده دوم** آنکه علم تاریخ علم است که قوت
و ثبات و فرق و شوق احوال از روی مآثر است و در کتب حالات و فنون و مجز
از آنکه درون انسان زواید و از صاحب خردان معلوم شود که کما شایسته و بصیر
از خواص انسان فایده بسیار دارد چنانکه حق بصیر از اخطا و درک صورت و کمال حس و ذیبا
و خوش صورت و مظهر حقیقت است که تاریخ از استماع و آواز خوش و فطانت و کمال و از استماع
اخبار و حکایات و سایر لوک طول و کبر و دیگر که در کتب ادب است و سرور و قوت می افزاید
چرا اخبار و اخبار و جلیت طبع بشیر مرکز است و مزاج و طبایع بر آدم آسان بجهول و مجبور
و در اشغال و در وقت که لای شمع الدین مرید الظفر و الا انتم مع العبر و الا الارض
مرید الظفر و الا الفرج مرید الظفر و غیره بعضی که چنین دیده ام که چهار خبر از چهار
بیر مرکز چشم از نظر و گوش از خبر و زمین از آن و مظهر و مراد از آن و در بعضی گفته
بجای خبر از خبر نوشته اند قریب از آنکه

فایده سوم
آنکه علم تاریخ با وجود کثرت فواید بسیار فایده است و در طلب حصول آن زیاده
کلفت و مشق و زنجیر تعین نیست و مبنی آن بر حفظ است و پس چون کسی قانع نشود که
حفاظت نماید و بطلان قصص و اخبار فایده است و فایده و در ذیل آلاء و آله به ترتیب
و نقل حکایات ساله اوقات میزند که زودتر بطلب مقصود و فایده ای که در

فایده چهارم آنچون ماست این علم را درست اید و بر او دل نخواهید
اطلاع یابید که آنچه موافق روایات لغات است و با حقا و صادق و هر چه مخالف بود مردود
خواهد بود و لازم شرف تیان حق از باطل او را میگردانید و این میوه آن بان حق از باطل را بطل
از حق جدا شود **فایده پنجم** آنکه عقلا و عرفا گفته اند که تجربه در امور است
از نفسانیر و ضمایر نمی آید و آرای امر عالم و هر چه تجربه می یابند و نیز تفسیر می کنند
که عقل را بر حساست و در مرتبه لغتی مناسب بر او اطلاق که تکیه از تجربه عقل تجاری است
و برای تجربه حکما و درجه اثبات که از آنکه شخصی باشد امری بود که قطع و ضرر آن
عاید بوی بود و در هر آنکه دیگر در واقع مشاهده کند که یک در بیان راجع به صاحب واقع
مستقیم آنکه در احوال متعین اقلیم پیدا کند اسباب نفسی و عطا و دفع و طبیعت ایشان
بسیع علوم و کار کرد و از درجات تلاشی هیچ درجه نبوی و گوید که ترا از این نیست که شخصی تجربه
صاحب واقع بود آنست **فایده ششم** شایسته علم تاریخ را در واقع که تاریخ
مرتبه شجرت با عقلا و عرفا عالم درست و داده با و مرتبه این نوع شجرت نسبت
باشد و در انبای عظمای هر است چه اگر پیشین در و قایمی که بشا را روی نموده

صالحان

صالح خاص خود را می شناسد و دل مشغولین و در کار دارند حاضر و غایب
خبر خود نگاه میدارند و لطافت هم رجال به موجب جواب و حال خوشتر
از آنست که بجا ل دیگر و در خطا و موثر این تر باشد از خطا و موثر
پس متوجه که شجرت که گویا سابقه از شجرت تا اولی و انفع است تا عالم چون
که را واقع و طریق کشف آن از این علم تاریخ است که شکاف کند نتیجه عقل حد
عقلا و آورسیده باشد آنست **فایده هفتم** آنکه عالم مسلم تاریخ
بسیار زیاد و علم و عقل و وسیله از ادیان و فضل و معرفت و در سطح تحت رای و تفسیر
اوست قلندرا ابو در جبر که ذات کریمش و بیاض محبت بعد میگوید که علم تاریخ
توفیق و عین رای و صواب است چه علم باحوال ملت و در تحت رای ملت شاهد عدل
و کار افضل است **فایده هشتم** آنکه خدای صاحب تقدیر در دفع قصایر
و حدوث حوادث و طبیب سلطان علم تاریخ سلفین و برقرار ماند هر کارگاه از قصای
آسان و صحتی و تفسیر روی نماید و هیچ و کشف منقطع گردانند زیرا که در زمان سالغه
بسیار بعد است که واقع غلط و عاریه کبری روی داده و لازم از لغت غایت الهی و در
ما حقیقی بدیشان باشد و هر چه که شسته است و این امید واری بسیار بزرگ است

فایده نهم آنکه شخصی که قطع را بخار و در بوی بجزول مرتبه و رضا فانی
و برجات علم و حکما و اخلاقیات و در او امر و در بداری بهره مند شود و این مراتب
و درجات مذکور را علم مراتب و اعظم راجع بزرگان دین و پیغمبر و آداب اصفا و تقی
بیان شده چه هرگاه در وقایع و حوادث و در کار که مرتب و تاریخ است و ضبط است
تفکر و تأمل فرماید و اندک ذرات است و بسیار و در شوق و طایا و صاحب و طاعت
که از آدمی نسبت ایشان سرور یافته و گوید که هر آن بار که جفا و از دست شد که
و در طریق صابر است و شکایت آنچه برده بار کشید که و بیک کیفیت باز باران
سلوک و در علم پس خوانند که علم تاریخ و خوانند که آن فن شریف نیز چون امری
و کار مشکلی و در زمانه ایشان نیست و در عروه الوثقی میر و رضا و غیر
علم و در بداری نهند و بر جمیع آن بزرگان اهتمام فرمایند و این اخلاق اعظم
صفیات انسان است **فایده دهم** آنکه کسی که این علم تاریخ را در دست
و باقی بزرگان بلایت و موقر از آن صاحب که در یک سلسله از سلسله ملوک و سلاطین
مستعمل شده و نمایشانند چه علم تاریخ جامع همه ساین ملوک و فرایه جمیع اخبار است
و اکثر سخنان اهل علوم بر تبه و غیر تبه و سایل بیکه و غیر بیکه و آن مندرج دیده
آنست صاحب علوم تاریخ تا که گویند علوم را بیکظا علم تحصیل که باشد

اینها را بزرگوار است

ایضا چند کلام است نافعه و مهم در بیان بعضی واقعات که بتکرار سنین و شهر پیدا آیند

بدانکه بعضی واقعات عجیب که در سنین بتکرار آن پیدا خواهد شد مثلا بعضی
فرمودند که در سر هر یک از سال بای پیغمبر بر طایق معوض گردد صاحب بخوات و آیات
و عیار است که زمان بین چهره بیشتر از یکبار سال بیکتر از آن باشد و در سر هر از اول
حضرت ابوالبشر آدم علیه السلام معوض شد و در الف ناله و در این باران نوع جان نریکی
و در فایده قرآن و کتب سیر و احادیث و کتب تاریخ مذکور است و در الف است حضرت ابراهیم
علیه السلام و در الف رابع حضرت موسی علیه السلام و در الف خامس حضرت سلیمان علیه السلام
و در الف سادس حضرت عیسی علیه السلام و در الف سابع حضرت محمد مصطفی خاتم الانبیاء و در الف
علیه السلام و در از وی دیگر پیغمبر نخواهد بود و گویا که در هر یک از حضرت باب نبوت و ولایت

قول و مضاف و صاحب تاریخ هم در مضافات بقول مختصرا بنظم آورده
دو عالمی تو خود را گویندگار ترا بر جهان گسترده جبار هست ز عالم است بر تو عالم
هست ز عالم خلق است بقدم ستارگان فضا و آسمان هضا بهم فکار و فکر و آید و کار
زجر هر دم و کیف و متی وضع و چیده زاین فعل و قول و مضاف خط و کار
جوهر یعنی ذات انسانی نفسی از این و کینست همان در درازی و کوتاهی و کیفیت انسان
شمارش سیاه است یا سرخ یا سفید نمی نماید زمار است ازین در چه کالای است
وضع و چه نبات و وضع از تشنه است یا تشنه زده است یا خنجر جبهه سنی او در چه با
و در دست او شمشیر یا عصا یا خنجر است فعل در چه کاری او چه کار میکند یا عمل و یا شمشیر
و یعنی مضافه الی الله و مضاف قول یعنی قبول صفاتی یا فعل را می نماید مضاف
یعنی و در انصوب یکی یا ایضا یعنی بهاری مثل اینکه بگویند فلان پسر فلان است
یا از فلان نمایافته و این چند مذکور است در وجود انسان جمیع و موجود است
بر وجه اشش عشر جارت از زنده و مرده هیچ فک و آن هر دو و در جوار
سران و اسد و سب و در آن و غور و غور و بدی و دلو و موت و یا شد
ابنیهاء و در سلسله یعنی یکی پنهان از نظر و قلم الآخر از زبانی دنیا
تا آخر دنیا بروایت صحیح و شمسو یکصد و بیست چهار هزار و نه در اثنا سیصد و نوزده

مسلم بن قتيبة

ترسلند یعنی ایشان را زارسل گویند و از ایشان نیز پنج تن دوازدهم نوح و ابراهیم
دوم موسی و محمد المصطفی صا آتیه علیه وعلیهم و سلم الصبیح قال صلوا لوالدکم و آبائکم
لاخف علیکم و لا یخفی علیکم اولیای خدا که بصفات و ولایت تقصید میکنی خفته و بطله
دی باشند و در عصر غیران ماضیه و در بیان استقامت ایشان نیز بعد از آنست که اولیای
این امت و صلوا و آبائکم و در این و در میان این ملت که حق قیام در قرآن مجید
از کرامت و شایسته ایشان خبر داده است گوامامت الاولیاء حق میفرماید
خوارق اولیای این امت و کرامات ایشان آنست که حق و صادق می باشند
و کرامات اولیای ماضیه نیز حق و صادق است و کرامات و خوارق اولیای نیز از پروردگار
مبعوث میسر آن می باشد لایسا کرامات و کرامات اولیای و شایسته و صلوا و این امت که
از کرامات اولیای غیر ایشان بالاتر و بزرگتر و قوی تر باشد چه میماند که بقیه ماضیه
محمد المصطفی صا آتیه علیه و سلم انضر و اشرف و اعظم و شایسته ترین است اولیای اشرف نیز غیر
و اشرف و اعظم است اولیای کناضیه می باشند و انیمه بیانات بسط و دشمنان معقله
از برای اصحاب تفکر و در باب تفکر و تأمل است که فرموده اند اصحاب اشارت و معارف را
بکوف بس است پس کسی که این تفکرات با در نظر و در پیش رو خود خواهد کرد و شایسته تفکر است
در شئی تفکر و در امر مهم معاند و بهر تأمل در قوه فکر و حالات در اعظم و انیز میباید بین

تفکر در جهت تفکرات در کلیه آن وسیع و در بیان زنده اند در تفکر بین منفیانه
و مثبت تفکر را فوق راب و دیدار و فهمیده و معرفت را سفینه بهتر از تفکر است
و دارای شناسایی را کشتی سریع تیر تر از تفکرات است از آن چه هر کسی در زمان قدرت
بر سر کمال و تکمیل رسیده به تربیت تفکر نموده و به کشف نظر و فایده کمال مقبول یافته
بعضی از شیخ طریق فرموده که محمد بن الرقیه رحمه الله علیه برای اصلاح و بهر چیز را مقبول
یکی طریق رابط را برای بسته یان و دیگر طریق تفکر را بجهت تفهیم وضع و تدریس داشته اند
و در حقیقت همچنانکه برای بسته ی رابط سفینه و فایده است همچنین برای تکلیف تفکر مضوعات
سفینه و فایده میباشد غایت از باب سفیر رابط نیز دیگر و منفی تفکر نیز در کمال است
که از شیخی و کمال علی الهیما که چه در الواقع چون حقیقت نگارده شود معنی هر دو کلام بر نقطه
متحد میباشد زیرا هر چهار تن از تصور مضوعات غایت از باب رابط تصور سنان
معلوم و معنوی شده و منفی و تفکر تصور مضوعات و موجز است بودید علوم خواه در بیان
و خواه در نباتات و جمادات و غیر آنند و چنانکه رابط در زمان خود برای الی خود فایده
و فایده است همچنین تفکر نیز در بیان خود و برای الی خود فایده بخش و فایده می باشد
اگر کار هر یک را ظاهر از رابط بسته شود به حقیقت احباب فکرات را از تفکر و مضوعات
ظاهر بسته بسته و مانده نگردد و اگر برای رابط زمان و مکان و وقت معنوی متین و محکم
باشد

بکرمه

بجست تفکر پیچیده وقت و زمانه غرضی موقوف نباشد بر آن مخصوص وقت و زمان
و متعلق بجا و مکان نیست و مبر باشد زیرا که در عالم دیگر زمانه و مکانی دیگر است
و در عالم فرموده اند تفکر چون شمس است که راه سرخ را به جانب
تفکر قیه پس به آنکه شمس در آن راه را در وقت نشود و کار در پیش نرود
پس چون بر سطح آفتاب بر آن راه در آن وقت توقیف آید این بقصد رسیدن
سوف است ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء الله فضل الله العظيم
پس از تفکر چیزی حاصل نگردد یعنی این در چیز از اینجا که و ثمرات تفکر حاصل شود یکی
و اصل شدن است بر باب معرفت و دیگر تفرقة است بر مباحث سوف است
حضرت و الدین تغییر اعلی الله درجات و در کتب که برایشان این خود نوشته بودند فرموده
ای که برادر عز شرف و اوقات غریز است که در مقام تفکر و صفات و افعال الهی
مبتداً سرور شود که فرموده دید و دانایه آنست که در بر سینه
در بنیده چه بود دانایه سینه را چشم با بر زمین سیرت در بیان دفع غلبه
و گوش با محبت ادراک در میان صفات در هر طرف آویخته غلبه را بر آنسان
سیرت را از بنیده و صفات را شنود و بر آنکه حکم بیانم و در هر دو که بیانم
در گوش از وی بهتر باشد لیک با خبر باشد که در بنی در این زمان بخود

مَوْعِظَةٌ قَالَتْ قُلْ إِنْ تَعْلَمُونَ إِلَى اللَّهِ مُدْرِكًا يَوْمَ يُنْفَخُ الصُّورُ فَهَلْ يَسْعَىٰ السَّاعِيْنَ أَيْسَارًا

کلیف

برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید که از چشم که من دارم جفاست زان شب

که بکار دریا و احوال و سایر برادران در این شهر و در این
و چند صاحبی که از آنجا منتقل و جهالت را به موجب بر توبه و انابت و در نظام

نمایه و جزایر بهیچ کار را نشاید چه کار اسلام و مسلمانان را که در غرض
لاغر و برای مسلمانان امر و در این زمان که به عتبات کبلی ظهور کیم فسخ و غرض

عظیم القدر این فرقی چاره دیگر نیست و می باشد همان فرقی فرقی حضرت زین العابدین

عظمت وقوت و تاثیرات کامله و نافعه سلوک طریقت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
مدرسة للعلماء والطلاب
والله اعلم بالصواب

الوقت و جلستین آن بر باشند. الله تعالى ما یجمع برادران و دوستان

در میان ایشان محبوب نماید و مادامیکی را برضا خود و صبر و مراد و مطلب

جیسہ الافضل الذکر مورسہ الشرف وعظم سیدنا ابی بکر علیہ السلام

رَبَّنَا اَنْزِعْ قُلُوبَنَا بِعَدَاةٍ هَذِهِ تَيْنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ ذِكْرًا اَنْتَ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَالَمِينَ

100

سید الشهدا هم نیز اندراج نهایت در بابیات حضرت خواجہ نقشبند قدس تہتمہ العزیز

اینج بزرگواران را در اول محبت انور در ۱۴۴۰ قمری که اول این روز در میان

شماره اول مجله نشریه علمی میسرند پس قره اربابان خصوصیت در ایما و تیسر

العزيز فقال عبد الله الغبار الذي دخلت في الفرس معاوية بن الحارث
من عن عبد العزيز بن جابر سلمة ان اخبرنا سلمة الذيب انه وزيته في

عمرکم در آغاز شرف از انجام ارزانی دارد و العالی بکسب و کار این یار
تقدیر

[illegible]

و در هفت مجتبه فرموده اند
ابتداء و انتها این کار سوره قمر است
و مقام مجتبه مقامی است که در علم ایشان کثیر الفوائد و مضامین است انبیاء و اوصیاء و شایخ
همه در مقام مجتبه بوده و از هر یک یک باب است که در حدیث است و در بیان مقام مجتبه که
و علماء و عرفاء و شایخانی را در باب مجتبه می بینیم مانند ادوال پسندیده و چون سابقا
در بیان این تألیف شریف از آن تبصیر ارا داده است به جهت اینجا تغییر آنرا نوشته
بر آنکه از هر یک یک باب است و در این کتاب در آن است و در آن کتاب که در آن
و در آن کتاب که در آن

[illegible][illegible]

نفس را که مقدم نزول بمخالت الوار و دارت فیض برکات حق است از او ساخت و عمارت را بر
ظلمت هوا بر نفسانی و فراق رشید الهادی پاک و متصل بیکر دادند و قیمن بر آن را بنور برکات آن
و فیضان رحمت و عنایت مشعل بر آفتاب روشن و توتیر بنمایه و ستر از ابصحتی بصره آفرین
بر سالک و از کفر حق و شوق با جاسر که تیغ به لیسم و بر بیصباح فقر و قوت و اگر کرد و بلکه
ذکر نیز در نظم و اگر اجنبی کرد و بیکانه نماید کما علم قاتمه سلبا و غیر نیز در نظم آید

تا روزی که بدین مه چون شوی فانی بدین مه و حضرت امام ربانی قدس سره
در کتابش آمده چاره که بحفاظت خود را باین طریق در امان بگذراند آن ذکر است که
بر آنست که این راه را باید که بزار تصحیح نماید و بوجوب آرائی جایبند است که شکر الله تعالی
باجای خود نموده و بزار بقیه علماء جمیع اوقات خود را مصروف ذکر استغفار کند که داغ
بشمار آنکه ذکر تقوی ذکر از شیخ کمالی است که در کتابش از این اوصاف کاتبیاید چنانکه در سایر علماء
این طایفه معلوم نموده و اوقات خود را بکار بندد و بزار بقیه علماء جمیع اوقات خود را مصروف ذکر استغفار کند که داغ
بشمار آنکه ذکر تقوی ذکر از شیخ کمالی است که در کتابش از این اوصاف کاتبیاید چنانکه در سایر علماء
این طایفه معلوم نموده و اوقات خود را بکار بندد و بزار بقیه علماء جمیع اوقات خود را مصروف ذکر استغفار کند که داغ
بشمار آنکه ذکر تقوی ذکر از شیخ کمالی است که در کتابش از این اوصاف کاتبیاید چنانکه در سایر علماء

يحيى يراى بدله انتقام، وهو نزل السعادة في الرتبة الثامنة عن العاداة وقرضه في الجاهلية
في القناس اى يبيع الفاسد شيى الفاسد شاهد اهل بنو رويان ولا يفتان كماله الخ
نظير بنو اقد كن شرط في الظلام اى كن من ينجى في ظلمة التوبة وروى ثمانية من اهل بنو رويان
الذين يبيعون في الدنيا واهل الدنيا لا يبيعون في الدنيا الا في الدنيا واهل الدنيا لا يبيعون في الدنيا الا في الدنيا
لا يراى من الاضلاع الثمانية لاهل التوبة واهل التوبة لا يبيعون في الدنيا الا في الدنيا

۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible]

و من بعد از این که

[illegible][illegible][illegible]

سایب خبردار کرده و این جفا و فحاشی باوی کردن که برادر از غیب خویش آگاه کردی از جنت
ایران و مستی عقیقه و بدستهای اسلام آورد چه التماس کردی آنچه بهرست در عقرب صورت که
نیکی آن عذاب و اذیت جسم فاخته یقین است برایت بهرست در عقرب صورت که نیکی آن زوال
حیات ابر و ملاک سرسخت یقین بودی شایع اس بزن که چراغی است زرد میر
ببخش موس کلن که از خراست که بقا از کوی رهنمون طبع بر شو زنی مهر و اذیت قلب صفا
دانی که از کوی رهنمون طبع بر شو زنی مهر و اذیت قلب صفا

تنبیه می است در بیان آنکه چنانکه آدمی را حد
و اعتدال مقر است بصورت ظاهر چنان باید
و حکمرانی و مت مباح خلایق و مملکت داشته باشد
و الا کار عالم منظم نخواهد شد و پادشاه وجود
دست در بیان عدالت آن در مملکت وجود
بر آنکه ملازمین را بقت تعزیر کند استناد کرده اند از تفسیر قرآنی و احادیث نبوی و کتب فقه
و کتب شیخ صفویه آورده اند که چنانکه مملکت را از پادشاه عادل و حکمران عادل
و پادشاه و مملکت وجود آدمی را نیز از پادشاه عادل و حکمران عادل باید
پادشاه و مملکت وجود آدمی را نیز از پادشاه عادل و حکمران عادل باید

[illegible]

حق تبارک و تعالیٰ و در آن خواهی یافت و در دست تمت بادشاهان روی گردانیده و در آن زمان
بر چنین نوع صفت عدل را نصیحت فرموده است و فرموده است که ای پادشاهان! ای پادشاهان!
یاد آید و آنرا بجا نیاورید و در آن زمان که پادشاهان را حکم بدین آفرینش است که
دولت بوقت عدل و عدالت است و پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را
و در آن زمان که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را
گوید رسول خدا ص فرموده است که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را
از امر پادشاهان آگاه آورده و در آن زمان که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را
بسته باشد و هیچ کس در هیچ چیز از او نفوذ نداشته باشد و در آن زمان که پادشاهان را
که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را
فرموده است که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را
و بدایت نظارت بر تبارک و تعالیٰ و در آن زمان که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را
صفات و خصوصیات و اختلافات و در آن زمان که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را
طبقات بسیار و در آن زمان که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را
و بدایت نظارت بر تبارک و تعالیٰ و در آن زمان که پادشاهان را حکم بدین است که پادشاهان را

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

هم خود و خلق را نجات داده و اگر بخلاف این عمل کنی تو این شی از خلق بسیار خرج روی
نقل است که در وضعیفه پس حضرت سلیمان علیه السلام فرستاد
و هر که بر او که از این کم شده بود عوی کرد پس سلیمان آقامه بپوشید از این فرمود
از قضا هر از این است مگر آمدن پس سلیمان امر فرمود که او را در این شهر بکشد و هر که
یک نیمه بدیدند چون نیمه را کشیدند که از آن وضعیفه نایست بود آمد و بسیار اهل را بر عی
و در آن وضعیفه و یک پیچ از لال و غیره پس وضعیفه که توار و کرد و از این بدید گفت
ای سلیمان و را کشید از این خود کشتم بر این لیلان که او را زنده بماند سلیمان بفرست
در یافت با باهام یا بدی یا نوبتین از تو حق شد که از آنه نغان و زاری وضعیفه
از جهت رعیت و وقت موری پس امر فرمود که او را وضعیفه خطه را بد
و این سفری فرمود طاعت و بند که خداوند فرستاد و کثرت و قرب و زلال نباشد بخیر
و این سفری فرمود طاعت و بند که خداوند فرستاد و کثرت و قرب و زلال نباشد بخیر
و این سفری فرمود طاعت و بند که خداوند فرستاد و کثرت و قرب و زلال نباشد بخیر

[illegible]

سؤال در ضمن چرخ از اوصاف حمید و اوصاف قبیله مانده محبت و اخلاص
و سخاوت و حسن خلق و امثال اینها چنانکه غریب ذکر حکمی آنرا کردیم فایده ایست معلوم و در تقوی

[illegible]

کتاب

ط
و سلك
البحر
انفق
عصار
محمليد
والملك
وتعا
ما تقييد
ولا استعد
لعمري
بسم

[illegible]

۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مَدَنِيَّةٌ
مَدَنِيَّةٌ
مَدَنِيَّةٌ
مَدَنِيَّةٌ
مَدَنِيَّةٌ

ن
ت
ع
م
ف
ن

[illegible][illegible]

[illegible]

از صورت که لغو این زنجیر است شمع بی چهارم منب جاتی که میگوید که روح دانا
دارد این شمع بی و مائة و حیوانه و پرگاه که تمام میکند غیث آن هر چه آنها را میبرد و دیگر
سراج و این زنجیر را بعد کاستن و در هر صاحب غل اهل مفسد نماید
و از جهت تابش کردن عبارت غلای ارباب برهنه یعنی غلای جنس و غلای صفت آن هر
مذاهب و عرفای کون و قلع و غیره و این است که غلای ارباب برهنه کرده شده
از سرهم و عادت میکند زنده و اگر پیش چشم مردان عبادت پروراند که غلای جنس و غلای صفت و عادت
و عادت غلایات اینان بحسب شریع و طریق موجب کمال موفقیت و تحقیق نیست بلکه بعضی را کمال
زیاد نماید و طریقه و قریضه را میگردانند و در وقت و مکان و در وسیله قرب و شرف و معرفت خود
و در این زمان می بینیم که نتیج عبادت کمال است و عابد و زاهد و اولیای
آنکه کمال است اگر نیست از بعضی احوال پیدا می شود و قصور و نقص حال از این جهت
آنکه در این ادبی همه احوال را بط و ابل و کمال و قیاس و احوال را فایده چنانکه در ادبی روی
در این باب است که می بینیم کدام جمع را که می بینیم می نایزیم که با بوش
فرموده است

[illegible][illegible]

از وی رسیده که گفت آن صنف را که در آن صنف بپوش تو شبها و در وقت آن بود
 که هیچ داری بخت فرو نیاید آنکه بوقت کار را استماع نماید و در خورد و آزار منبر نشود
احسن الخوارزمی رحمه الله گوید که از او و دارائی رحمه الله پرسیدم که چه گوید در آن که از او خوش
 در وی اثر یک گفت آن صنف است و بسیار اورا معالجه باید کرد پس هر که که از باری و صفت
 قیوت پخته و حادی و عین و چنان که بگویند از صنف مسلک بعد از هر چه بوده است
 که حال قبل الصلوة کماله الصلوة هر که در این مقام باشد و در او پیشرفت جسمانی
 مانع حاضر بود از هر آن که بوی رسد خطاب الی و فیض احوال فهم کند و در هر از سر
 نامهای در یاد پس با او موقوف شد بر این صفات و اقامات بلکه از هر ذره سر و دگر
 شود و در هر ذره فهم کند که با او از درون خود بود که محتاج به جسمی خارج نباشد
 چنانکه در نامهای رحمه الله دیده می شود از هر ذره از هر ذره حاضری و تنقیدی و در هر
 و اینها با یک صنف از درون خود می شود انتهی و نیز در این بحث در آن کتاب آورده

انتهی

اموات خوش زلفات دل و برادر و نفوس و بعضی علیه مستغنیان و غیره
 بیش از آنست که بانی آن استیلا و اقتدار با برادران اقامت کرده شود
 در آنجا که جان است چه حاجت به بیای است بیا آن هر که که میرا با بیای
 خوش و زلفات و کفر و خوش نیت یا در دفع میگوید یا حسن ندارد و از اینها
 بلکه از ترس حیوانیت نیز نازل و ماقط است به تاثیر حیوانات از اقامات
 و زلفات امر مقرر و محقق است چنانچه شتر و سگ و موران و از ترس هدی گوید و بر
 مستور بان و در امتداد و غیره آید و در این مقام هر که که در آن با بیای
 کشند و یک نعل چندین نعل نازل از زلفات قطع کنند و در آنست و سبب
 آور از خوش از حدیقه های الهی است چنانکه بعضی از مشرکان و غیره از شریف
 روید و الخ و میباشند و چنین گفته اند که زیادت در اینجا یعنی آواز خوش است
 و هر که که از آواز خوش لذت نیابد آن است که درش مرده است یا صبح با نفس

مکن بود که صبح روح متوجع شود و لذت غفلت نزل و بعد از آن یاد آید و بپای روح
 یک نفس بجا و متوجع است و لذت از غفلت باشد و از غفلت نفس و ملک و جود
 اکنون بود که در آنگاه در نفس قرب ذات و طهران آید و بیاید و بر حقیقت و در آنست که در آنست
 بر روی بیاید و بدل شود بلکه شکست بخشد و حتی محو آنجا بود و یک لحظه آن
 چندان را قطع کند که سالها رسیده و بپایر و گوید و غیره چه می شود
 حضرت شیخ سعدی چون عوی رحمه الله در غنی چه خوش فرموده است مشهور
 دل وقف سبوی دلدار برود جان را برادر برود
 این زلفه که بر است مروج ترا برادر و خوش با عالمی بار بود
انتهی و گفت من آداب اصحاب مراد از اینها بیانات است که سماع
 بود که شیخ با آن امر فرمود که در آنست چه سماع را اصحاب بسیار در وایات
 به شایسته حضرت خواجده با و الدین معروف است با اینها و در آنست

مکن بود که صبح

با علی و خواب گشته و از جمله نوایده و خواص شیعی است که اصحاب ریاضات و ارباب محاسن را
 از کثرت مجاهده و دوام خشکی معامله در شدت مراقبه و زنجالات و زلفات که با کاه اتفاق
 که کمال و دلان و فیضی خاطر و افسان و زلفات و احوال طاری کرد پس شیخ فرمود که در
 حکیم ران و ولید هر که از برای دفع این عارضه و ماله ای عارضه یکبسی روحانی از آن
 اموات و پذیرد و زلفات طبیعت و تناسب و عوارضه شوق و انگیزه و هر چه که مقرر
 و شرف است و ترقیب نموده اند و در میان و ساکنان را بوقت حاجت بر آن امر و کلام
 تا بعد از هر کمال و دلان و فیضی احوال آن ترفع شود و فایده دیگر آنکه مکن بود که
 متع از این اقامات لذت و استماع غزل و شعری که وصف حال و در شرف حال غریب
 که حرکت و داعی شوق و تمییز و از این جهت شهر روی نماید و حجابات و مزایع از پیش
 بنیز و در باب فتوح و فیض متوجع گردد و فایده دیگر آنکه اگر آنکه را که مایل است
 نوزاد بر بیاید و از سر و کوب بخشد و از غنای محو بیای نیامده باشد که در انشای

از یک رسیدند و فرمودند: ما را این کار میکنیم و از کار میکنیم یعنی خود در تجارت با دزدان و زنیان
نیکو نمی ناپسند است ازین صفت و کار نیز نیکو نمی نگران اتفاق افتد باغ آن نمی شویم
بنابیند اصحاب باغ از شیخ و برنگان بسیار آن اتمام وقت نم فرمودند نه استی
و کتاب ترا خط مجلس باغ و آداب قول مع تعاضل در میان کتاب آداب باغ
بسطی کاغذ خور و مکرر کرده من اراده نظیر اینج و دولای حاج علی زکری
در کتاب نجات آورده که تسبیح اوجده و تخفیف تر از تسبیح کوبیده که تخفیف
ابو یعقوب بن زری رفته هم در مجلس باغی حاضر شد و در قول این بیت میخواند
لما سمعت یسأ الی عمرها لعاش ولم یقل الی قبر
نما و وقت بر این زری خوشتر شد و دستار از او پرشت بر زمین نهاد و دست خورا
بیایا که چشم خود را بر آستان و دخت در یک گفت کوی که دانه غریب کسی نمی شنود
نما خون از زکما کردن و یک بشاد که پیشانی از آجا فصد که نه و پیمان بود

بنقاد و برادر گشته و خونا را بنشدند و خود بر آن وضو بنشدند استی و هم در آن
کتاب نفعات آورده که بعد از آن الواجب علی السیاری را هم می نویسد و می خواهد که
شیخ ابوالعباس مهروردی است و شاگرد وی سرای نورالدین و در صوفیان گفته اند
باین بود که در وقت که در صوفیان بنا افتاد و یکی از نفس میواریشد و ناله میشت
و میگریه و میانیاد و هم آتش در آن است که ابوعباده بنی الامود را میزدند
ابوعلی رودباری آنها را بطن منین گفته است که ابوعباده امود سی سال عمر کرد
در برادر گشته بنشد که نیز ناله می کرد و برای هلاکت کسی نماند که چنین خبر میزدند
و هرگاه در راه وجد و عجب حالتی رسیدی بنفید شد و چون از وجد باز آیدی
بسیاهی بازگشتی و هم می آید و در شیخ از زبان بقی را هم می شناس
عرفاد و قدوة علماء و فضلا بوده است و او را در علوم و هر تصانیف بسیار
و شاعر آید و به شاعر است و او را در سخنان و حدیث در کتاب نفس که در آن علفیه
و حدیث از وی صادر شده است که در ذوق بگری نام آن زنده و این ربانی است

پزار جهان است خلق آنچه نیست از چشم زمان
 در آن بزرگ است فزود است آن نیز بسیار دل آآن بین
 عمر آآن باز بیاورد و باری را نفسی سخن گفت گفت آن
 فاستند من با سمعت فریخ تنهی و حاصل اینده کلام آنست که میرد از آرزو در آن
 صحبت بخی کافر و سوز لب بر در که نه گفت بر شغال و سوزات آداب و نطق
 چاره نیست و دل مراتب و مقاماتین راه و احوالات و واردات و شوق و تواضع
 و هذب و دیگر و در قص و مبالغ و تعاقب ثبات ثقت و استیلا و فرق و مکر و پیروی
 همه از این طریق راه را داشته و چنانکه که نتایج بایضافات و احوال خود را بخود
 و مراعات نماید و همیشه در صدد رعایت و تاب نینویسد و آنگاه از میرز نیز بایه
 بگویند در صدد رعایت آداب و تشریف میرد خود باشد و بدوام در حفظ احوال
 خود باشد و نتایج را در بیان صفات میرد و زراعت و سیکه بر یکیت و سر دکو است
 سخنها در از و گفته را در ای باب و سیکه از اندر کتب و رسائل خودشان مذکور
 و مکرر کرده و مشق کرده در از خیال و بیان گویند که شویسین و در

در صفت امیر

در صفت آداب مریدی و ایراد و انجکه
تعلق آن بحث و ایراد میفرماید

فَاللَّهُ تَعَالَى وَكَأَنَّكَ الْبَاقِي يَدْعُوهُمْ بِالْعَدَاةِ الْعَظِيمَةِ يَدْعُوهُمْ بِحُجَّتِهِ
صَاحِبِ مَوَاسِبِ وَتَقْيِيرِ أَيْنَ تَرْتَفِعُ أَوْدُوكِ شَيْخِ اِبْنِ عَقِيبِ نَهْجُورِي رَازِي بِسَمَةِ
كَوْنَتِ بِرِجْمَتِ اَيْنَ بَرَزْتُمَا كَيْدِ عَوْنِ بِهِمُ الْخُ ^{اوردن} وَكَشَفِ لَاسَرَارِ
كَهْ رُوتِ رَسْمِ وَشَبَّ ^{اول} اَسْرَارِ دُشْمَانِي حُضْرِ قَاتِلِ بَارِكِ دَعَايِ
تَوِيدُونَ عَنِ الدُّنْيَا وَشَنَ اَنْ دُشْمَانِي دُرِيَا دُشْمَانِي تَعْمَانِي لُغْمَانِي
وَزَرْيَانِي وَبَلَانِي دَلِيلِ اَعْرَافِي نُونِ عِوَمِ اَسْرَارِ دُشْمَانِي خُشْنِ حُضْرِ
كَاتِلِ تَبَعِ قُوسِ وَكَلَامِ اَرْزُوقِ وَبَعِي لَهَا سَجِيهَا وَابْنِ نِيرِ وَوَعْدِ مَتِ دَارِ دُ
وَرِوَاكِ تَبِيْنِ تَقْصَادِ اِيْمَانِ دَارِ دُشْمَانِي وَتَوَكَّلِ وَتَقَبَّلِ بَارِ دُشْمَانِي
كَشَادِ سَيُومِ اَسْرَارِ دُشْمَانِي حُضْرِ قَاتِلِ بَلَانِي تَوِيدُونَ ^{چهارم}

و شرف پای بر سرین نهادن و باز در خلق آراستن و غیری در تعمیر آورد
که را و خود خیر عالم کوش در بگو شود و در کوش استی و نیز در تعمیر
آن موی بی سیدین و مقام میرد و درین مایه که محققان گفته اند که موی بی سیدین
در مقام خود معیت قدم و کفایت معنی و حضرت بقیر با صلی است بلکه در مقام خود
که آن الله معناست را نیز فرمودی برینا عز را کوش کرد که کلام خود در حق کوش
و این مقام میرد است و حضرت هم بدینسان در صلوة و سجده و از حق بخود نظر کرد و این مرتبه
مهادت میرد را هر یک گویند آن که و مراد از میرد اینست که در آری
آن یکی را روی خود در روی دوست و آن در را روی او خود در روی دوست
استی و کشت المومنه فی موابه است و علماء و شیوخ این طایفه را سخن در این مقامات
میردی و مراد بسیار که در این باب شایان تصانیف و رسائل و کلمات است
نجد در کتاب نجات های کتاب شحات مونا علی او غلط و عکوبت امام با

و سبب این تحریف بیان مریدی و مراد و توفیق برین احوالات و مقامات است
 خداوند مظهر کرم و دین آفرین اراد و کثرت فیاض حق تعالی که کف انقطاع
 حقیر در سفر جوار از بعضی مقامات اسیطافه علیه از مراتب مرید و مراد می پسیدم
 و حق در صبر از بزرگی طلب را پسیدم و خود ابتداء مراد از تاسا مریدیت
 تمامه نشود مرا و کرد و دوید از رسد مریدی زوال پذیرد و مراد لایزال که
 در کمال بقا است کائنات بزرگ بقدر فهم و استعداد حقیر ما باین تجارت
 جواب گفت و الا نحن مریدی و مراد بالاتر از این خواهد بود اوری عبادات
 این بزرگواران همه زمره و اشارتند عبادت کجا و اشارت کجا مثال
نصیر ما لناس و ما یحقها الا العالمون حضرت والد اعلی مرتبه
 روزی در جمعی که از علم غیب میبرد و در سخن دلگشایی تا علم آموختن
 اکنون وقت است که بعد از حقان را علم از حق تعالی چنان غایت
 در آن روشن کن تا چون در آن نشینی همه از حق تعالی میبرد

و چون آن رسید یکی را گردی اول مریدی را مرادیت و آخر آن اول مرادیت که
مطلوبه نیاید باشد انتی بر آنکه اصل بقول شیخ این کارخانه سلوک مریدی است
همانکه اصل کار طریقت و اساس سلوک در آن متوقف بر تابع شریعت است بنای
مقامات را فیض بر عالم آداب و در این طریقه مریدی هم باشد و این بجهت قبول داد عارفت
نیاید و این مریدی میجوید و از دایره دگرانی از مریدی برادر شرف کرد و
و خود را از گشتن نفس پر تعلیم کرد با کلیه خاله که داند و از روزگار
و عواید و همه شیطانی که همه حجاب را بهینگی کشید زیرا از اندر و بی غمی
اوید از مرضی که توان و امانیت و کتب شیخ و قصص در باب تفصیل
شاهد عدل و زبان اشق لغز یکی بزک مراد گشتن و حسن آثاره و مکاره
در بهات و ولایت و مقامات عالیا شد مرید رسیده لکن ظلمت مانع شد
مرز هوای فتن از مرور و حیات ترک هوا و قوت تغییر است

فصل بیست و یکم در وصفه آنکه که جان من بپوشیدند و بپوشیدند و اویم رشت که نشسته در آید
 حاضر را دیدم چنانکه در پیش رفته چون بخوابد کسی اوردی پرسید که شما چیست گفت
 و انجیاد است ای درگاه شریفان بیکه از اندر رفته است ای درگاه من چون خواهد شد
 و نفس است که با شرفخانه در تیره و تیره بود و دیگر از بدو هیچ ستوری روست نیند چون که بفر
 پای بر خیزد و در کوفه بفراده که شرف من است پادشاه که در منور از آنکس که در یکایک روز در یکایک
 سحر را در یکایک نماز من روست نیند و در آید در درگاه من فی وفات فرموده است چون پرسیدند
 چنان بود که روست او را جواب دید که گفت حق قالی با تو بود که گفت با من قالی فرمود
 که چو در دنیا از با چنین رسیدی اما عیلت آن الله و صفتی است ای درختان که
 اوست که گفت هر که در دنیا از زندگی رسید هم میرا زدی ترسند و هر که از دنیا رسید
 چیز با تیرا و گفت میگویند و در دنیا از آنرا خوش صد چند آن که کردند از بر آنکه
 نیز یک نفر از آنرا خواهد بود که کس که در یکایک خواهد بود که او هم که گفت که
 در وقت

و در وقت زول که بر می روی بدین راه و به این راه که گفت صادقان باشد
 که او را باک نبود اگر کسی از یک خلق پیوسته در آن راه آید و یک روز در آن راه
 گفت کن ای الله و الا فلا تنک غدا باش و اگر بخیزد باش و بنویس که
 و گفت هر که خواهد که گذشت از این است باید که در جنت و در شان صالح باش
 حقیر گفت در معنی این عبارت این است که باید که در جنت و در شان صالح باش
 فرمود که بخت در وین صالح گذشت از این است باید که در جنت و در شان صالح باش
 آداب هر دو مقام مراد از آنست که باید که در جنت و در شان صالح باش
 صالح شد و در کام صالح که در مراد شود پس از آن عبارت معانی شد
 هر دو در صحت و مراد است معلوم و تحقیق که در این آیات که حضرت آقا
 مهر را گفته اند هر یک است و مراد است که گفت باید که در جنت و در شان صالح باش
 شیخ الاسلام گفت که هر دو طلب و با او حد هزار ناز و در او یک روز و با او

فصل بیست و دوم در وصفه آنکه که جان من بپوشیدند و بپوشیدند و اویم رشت که نشسته در آید
 حاضر را دیدم چنانکه در پیش رفته چون بخوابد کسی اوردی پرسید که شما چیست گفت
 و انجیاد است ای درگاه شریفان بیکه از اندر رفته است ای درگاه من چون خواهد شد
 و نفس است که با شرفخانه در تیره و تیره بود و دیگر از بدو هیچ ستوری روست نیند چون که بفر
 پای بر خیزد و در کوفه بفراده که شرف من است پادشاه که در منور از آنکس که در یکایک روز در یکایک
 سحر را در یکایک نماز من روست نیند و در آید در درگاه من فی وفات فرموده است چون پرسیدند
 چنان بود که روست او را جواب دید که گفت حق قالی با تو بود که گفت با من قالی فرمود
 که چو در دنیا از با چنین رسیدی اما عیلت آن الله و صفتی است ای درختان که
 اوست که گفت هر که در دنیا از زندگی رسید هم میرا زدی ترسند و هر که از دنیا رسید
 چیز با تیرا و گفت میگویند و در دنیا از آنرا خوش صد چند آن که کردند از بر آنکه
 نیز یک نفر از آنرا خواهد بود که کس که در یکایک خواهد بود که او هم که گفت که
 در وقت زول که بر می روی بدین راه و به این راه که گفت صادقان باشد
 که او را باک نبود اگر کسی از یک خلق پیوسته در آن راه آید و یک روز در آن راه
 گفت کن ای الله و الا فلا تنک غدا باش و اگر بخیزد باش و بنویس که
 و گفت هر که خواهد که گذشت از این است باید که در جنت و در شان صالح باش
 حقیر گفت در معنی این عبارت این است که باید که در جنت و در شان صالح باش
 فرمود که بخت در وین صالح گذشت از این است باید که در جنت و در شان صالح باش
 آداب هر دو مقام مراد از آنست که باید که در جنت و در شان صالح باش
 صالح شد و در کام صالح که در مراد شود پس از آن عبارت معانی شد
 هر دو در صحت و مراد است معلوم و تحقیق که در این آیات که حضرت آقا
 مهر را گفته اند هر یک است و مراد است که گفت باید که در جنت و در شان صالح باش
 شیخ الاسلام گفت که هر دو طلب و با او حد هزار ناز و در او یک روز و با او

فصل بیست و سوم در وصفه آنکه که جان من بپوشیدند و بپوشیدند و اویم رشت که نشسته در آید
 حاضر را دیدم چنانکه در پیش رفته چون بخوابد کسی اوردی پرسید که شما چیست گفت
 و انجیاد است ای درگاه شریفان بیکه از اندر رفته است ای درگاه من چون خواهد شد
 و نفس است که با شرفخانه در تیره و تیره بود و دیگر از بدو هیچ ستوری روست نیند چون که بفر
 پای بر خیزد و در کوفه بفراده که شرف من است پادشاه که در منور از آنکس که در یکایک روز در یکایک
 سحر را در یکایک نماز من روست نیند و در آید در درگاه من فی وفات فرموده است چون پرسیدند
 چنان بود که روست او را جواب دید که گفت حق قالی با تو بود که گفت با من قالی فرمود
 که چو در دنیا از با چنین رسیدی اما عیلت آن الله و صفتی است ای درختان که
 اوست که گفت هر که در دنیا از زندگی رسید هم میرا زدی ترسند و هر که از دنیا رسید
 چیز با تیرا و گفت میگویند و در دنیا از آنرا خوش صد چند آن که کردند از بر آنکه
 نیز یک نفر از آنرا خواهد بود که کس که در یکایک خواهد بود که او هم که گفت که
 در وقت زول که بر می روی بدین راه و به این راه که گفت صادقان باشد
 که او را باک نبود اگر کسی از یک خلق پیوسته در آن راه آید و یک روز در آن راه
 گفت کن ای الله و الا فلا تنک غدا باش و اگر بخیزد باش و بنویس که
 و گفت هر که خواهد که گذشت از این است باید که در جنت و در شان صالح باش
 حقیر گفت در معنی این عبارت این است که باید که در جنت و در شان صالح باش
 فرمود که بخت در وین صالح گذشت از این است باید که در جنت و در شان صالح باش
 آداب هر دو مقام مراد از آنست که باید که در جنت و در شان صالح باش
 صالح شد و در کام صالح که در مراد شود پس از آن عبارت معانی شد
 هر دو در صحت و مراد است معلوم و تحقیق که در این آیات که حضرت آقا
 مهر را گفته اند هر یک است و مراد است که گفت باید که در جنت و در شان صالح باش
 شیخ الاسلام گفت که هر دو طلب و با او حد هزار ناز و در او یک روز و با او

در وقت زول

واینده را بخت می دهد و شرح این عبارت زوده لزم مرتبه محبت است و مراد محبت است و بوی آن
مرتبه محبت فوق مرتبه محبت است از آن جهت که حضرت پیغمبر با حق تعالی صلوات الله علیه و سلم
مرتبه محبت برادرند که انصاف و علم و اشرف مراتب است آنست که گذشت

اقوال علماء مشاهیر و شایخ در محبت خدا که

صفه خاص سالکان است و از این محبت مرتبه محبتی
که مخصوص به اوست و مرتبه محبوبیت که مخصوص

مراست است پیدا می شود خواهد شد

اگر چه سابقه آنست از شرح محبت گفته و نوشته گردیده از این سخن برید و مراد مقتضی
بود که در اینجا نیز بیاورد و صفات ایشان بعضی دیگر از آن گفته و نوشته شود
پس ضرورت چند در ذکر این احوال که در بیان این مرتبه شایع و فضلا و انصاف نموده
و بر تافه صبر نموده و ذکر کرده سابق افزوده شاید طالبان این محبت تحقیق نمایدند

الکون

که صفات سالکان است و بدانند که مرتبه محبت مخصوص برید و مرتبه محبت
مقتضی مراد مرتبه سالکان است که گذشت و مراد آنست که در سایه محبت و در سایه محبت
ارادیم قال الله تعالی من هم و الله اعلم اذن اول سالکان سالکان

محبت الحق عز وجل فان طاعت خال من الخلق و هو لا يعاقب فان الله تعالى

ان الله يحب من اتى الله بقلوبه و الله اعلم ان الله يحب من اتى الله بقلوبه

القلب و تركه النفس و جميع الزواجر فاذا استقرت في رقة في القلب خرج

غیر که آن محبت مخصوص به محبت حق تعالی و در جود و فی ظاهر محبت حق تعالی

المحب و بالمها اعطاء القلب اليه بحيث لا ينفق شيء من سواه انما

و جود و انما اعطاء الله تعالى القلب اليه بحيث لا ينفق شيء من سواه انما

انما اذا اطمع قلب عبد في علم احد من ربه الدنيا والآخرة ملائكة

من محبت و قال الله تعالی من مع الله فما كان من الله تعالى محبت الى

من عباد الله سبعين مثله لا محبت و قال الله تعالی من مع الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى محبت و انما محبت الله تعالى محبت الى

بہارِ انوار

۱۰۱

الحمد لله رب العالمين

نَشَأَتْ مَحَبَّتٌ وَمَعَانٍ هُمُ جَبَرُ

واقف الى دبره سراج

واقوال دیگر و سراج

طریعہ ہدایت

وَقَدْ أَتَى

ان شاء الله تعالی
 در تعزیرات سابقه واضح و محقق گردید که مرید بخت و سرام بخت و در خصایص مرید
 و نیز نه گور شد که غفلت محلی مخصوص مرید است و غفلت مجرای تحقق مراد اکنون بعضی
 دیگر از لغات و توفقات غفلت سابقه و نیز مرید از کثرت غفلت و غفلت
 و هم بجا اصطلاح مریدان واضح و محقق می گردانیم چه در این دنیا نیز غالی از غفلت
 و نخواهد بود و یک گاه باشند که زبان را از طلب و سوار و نیز غفلت و غفلت

کتابخانه از سکه های نقره ای

روبان سنگی

۱۰۰

دواء آدم نظر کن که چه می یازند و فرمودی ای سبحان که کار نامه پدر و پدیده
و کار نامه من را خیر منظور است و مراد از یاد اینچه بیانات آنست که بدین
بریکت و مراد که است و از نشأت تحت تربیت حق مخصوص میست
و تمام مجوبی مختص مراد و بیان کردیم که همانه بر طالب معلوم شود و هر کس
چو هیچ معاصر علم لذت و تنجید ندارد که گفته اند هر که علم اوست
و از نیر و یافه علم و دهم است یک عالم که تحصیل است که از معلمان و دستاورد
یا بدست گرفت و کار و استعداد علم بر ملائکه کتب و رسائل آنرا دریافت نمایند
و دیگر علم آنست که بدین هیچ کس ثقت تحصیل در عین چه بداید و این را نیز تمام
یابند شد بقدر آن آن بود که از این به قدرت مقام العیوب بر ما می
ایستاد و پس علم اسلام القا می شود و آنرا وحی گویند کمال علی حقیقت و کمال
قول و حدیث و ما این علم الهی آن هوای خود می و این را در اول و اول

کتابخانه

گفت چه چیز را که در کینه شما گرفتاری و بوی منور بر آید گفت آنرا آنقدر حق تا که
از روی گفتن از آسمان بر تیر انداخت گفت اگر این از آن او بود و از آسمان و منور
از روی گفت نام و نام را نمی بینید گفت از آن منور نیاید آ از روی گفت
شهادت بر دست گفت نه که می دانم و خداوند گفت اگر آن نه باشد باید یا حق را
گفت از روی که از و منور و حق گفت نه که می دانم و خداوند گفت نه که می دانم
سعد شامی چه چیز گفت گفت بفرقی از منی خداوند و منور و منور و منور
عبد بود که از منور بودی دل مرا آید اکنون در عهد ما از دلبازی منور
مرا آید سبحان آید آسمان از منور ترین منور و حق گفت نه که می دانم و منور
لطیف است که بیان منی حسب لوح الحب نور
و بیان اها محبت و ای حق محبت
با بر ای ان که ان هم ان نشان است محبت
باشد و الله اعلم بجانی و منور

بیان درازی

[illegible]

ایشان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خود را بنحویم دوست نایاب و تنگ بران
 نیست و جلالت وی زنده ایم و با وجودنا بودی و بوجودی خاص و دار است علما و شیوخ و اولیاء
 و صلحا و فقهای ائمه و در ملک خدایا و در کنار ایشان خود را محبت بسیار
 بنابر آن امید است که بکلیه مردم از لطافت و کثافت و زینت و محبت حضرت بهمان نشویم
 اگر چه قلیل است و خود حضرت اکثر است خبری در بعضی موقوفش بر آن و در هر کفایت
 در شهر و درایت نیمی از بکار تر در پسران از زمین شش سار تر
 هستم و در منطقه دوی میان خلق با کسب از طلق در بر کنار تر
 رخ ناما علی بن زینب کوی تر ملک کان زمین و با سازگار تر
 نیست با کس که در موقوف جمال فزید تر کسی بود امیدوار تر
 پس در او از این امید بیانات آنست که بدان آدمی خود را از همه پیش دانند و همه را از برای نفس خواه
 و از خود نفس خویش و از تر و بر خود توانا تر است پس همان که نعمت است با همه جدا آنکه شناساند
 و محبت نفس خود را صراحت آنست که نداند که در دست و پایش به هر وقت بهر جا میرفت

المؤمنون

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

مجلسینہ

کتابخانه

سابقه کفیم که بواسطه شغل ریاضت بر تاج شریعت است که ریاضت بر هر
 ابد مقبول نیست و نخواهد بود اکنون میگویم که ناشریعت نیز بر علم و مهر است
 و نیز در سخن پادشاهی راجع به خانم هرگاه بداند علم است و کند که نه اندر راجع
 شش خانه پس از صفت در این مقام عدالت که آن مستند یافت و یا

سفرنامه

[illegible]

چون که از یاد شربت بقیع آلوده نباشد و دهقان بر نند کجیات فیه کس است
که چاه صفت دارد و تساقف خدایه و صفت تعالی با خدایه و دو قوس بهر هیچ
و اعراض از امر خداوند و در تقابلی علی ذکر است که عبارت از تلبیه استغفار است با تلبیه
سوی آن است و در برابر ذکر تلبیه هر چه فرماید یا ایتها الوسل کلها من
و اعلى اصالحا الخ یا اهلان علیهم فی خبر خود به از خطابه پانزده و ده و یکصد
کار است و در وقت الطوب آورده که اهل بیت را بهر حال مقدم
و ثبت یزید که یزید است حضرت شیخ الاسلام و عیسی که تلمیذ عیسی است
و دیگر هر چند تلمیذ یزید ترش بنده و در ساج آورده که بهر خدای که شرع
از او است و تلمیذ عیسی است و تلمیذ شیخ که بهر بن و عدت در وقت
کرده پس هر که از ساج گذارد که تلمیذ شیخ آن تلمیذ و همراه تلمیذ
و بهر اعضا بهر تلمیذ در وقت در او عدت نرم و ساجی شرع شده
ثم ینزلین بملوهم و قلینم الحکم کو الله اشارت بر اینست و بهر شیخ را در حرام

و بعد از آن مشتبه و پوشیده است حکم اختلاف و مخالفت شرع بان فدا و اگر کسی بگوید که
همه بود و در صورت حکم اختلاف انفرادی و غیره از این سرایت کند و از طریق و علیاً
و از کتاب سایر نکات بفرموده و در حدیث آمده که ان الله یحب الی قلیل آیه طبعاً
انتهی مراد است که بندگان را که از طاعت او و از او ایستادگی فرموده اند اگر چه نزدیک
از خدا و عباد او نیستند اما گفته است که هر چنانکه در بیان است خارج از این حد
نیز که اگر ایشان باغ است و عمارتند یا باغ است پس باغ بود باغیان و مختص با حضرت
نیز در باغیان اگر روزی از باغ است پس باغی خاص شد هر آینه آن باغ غراب باشد
غریبی و غیر آن که در و حال آنکه آن باغیان نه در باغ است و نه خارج
و این قیاس باغی است غایت باغ باب هر چه بر سرش تیره اینها و از آن مشتبه است
چنانکه در بحث ایمان شده از این معنی نیز گفته شد لاجرم محض مانگید ملائک اینجانب
برای قیاس از آن همه نورانی معلوم قیاس انگاشته

بگذرد که فرمودید تا بان را نوشته امی بعد توفیق نور هرگز نور
از دره نشد سی و چهارم و قوت آن توفیق آتی و سی و یکم و سی و دوم
فصل است مفصلی در بیان علم بعزمت و ترا
و حصص و سعی هر آن و بیان انقسام اعمال بر
اقسام اشبه بیان آنکه حسن و قبح هر
شرعی است نه عقلی و ما بنا
بذلك الباب

بذلک الباب
بیک نیست باشند که خداوند عالم و علیا نزد بعضی رحمت و فضل و کرم
از خود حقیر بعضی خلقت در آورد و به سابقه آیه احتیاج یا غلطه دیگر کلمات
بر از رحمت او کرد و کمال مولودی از مشهور رحمة الله علیه رحمة الله

من خودم خلق نامویدی کنم بکتاب بنده کان خودی کنم
 چه اگر ظهور ذات احدیت است برابر رحمت است مریدان و اگر خلقت آسمان زمین و سایر
 اجرام علوی و خلق است باز هم محض رحمت است بر ایشان و اگر از این پس و آیه است
 هم بکتاب فیض رحمت است بر ایشان و اگر از این پس و آیه است باز هم محض رحمت است
 بر ایشان و اگر وجود علای و شیای است که از طرف خدا و بر ما مودت و تبلیغ و اگر
 مخلوق آن محض رحمت و شفقت است بر ما که این عالم چندین هزار سال
 این عالم همه در رحمت حضرت ارحم الراحمین مستغرق و مستفیض باشد اگر می آید
 کسی که از رحمت رحمت خدا محروم و یا کس ابدیت همیشگی اتباع و اعوان است
 چنانکه فیض کتاب و رحمت بر آن گواهد عدلند پس این علم و هدایت از شرفیات
 و سبغات نعم نامتناهی است که دارای ایند و صفت را که وصف تواند کرد
 که خداوند بزرگوار دین سرگشته تا سیم بهم فرموده اند بعد از حدیث
 لا اله الا الله

مقرر است که علمای و مجتهدین آزاد نیستند شریعت خداوند تعالی
 و آنچه احسن ما انزال الکیم من ربکم بفرمودی نماید بکوتربین آن
 بهر که در دست و آیه بنا از این کتاب یعنی عین رحمت است که در حدیث است
 و ما شیخ را از این روایت منع فایده فقهیه و احکام پس علی ای حدیث
 شرط راه است یکی از اینها بر علمای و فرجه مطلب از کتاب علم سابقین است
 که کتاب آن علم و علم را بر این حدیث و حدیث را بر این حدیث و حدیث را بر این حدیث
 نیزین کسی که علم را در دین و دین شریعت ندارد و او را به شریعت و دین از این حدیث
 میداند و حقیقت بیخاف است **ش** در این آیه که در حدیث است که این روایت
 میگردانم که آنچه از شریعت برادر علم که در آن خوف و ادب است
 پس در این حدیث و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 نفس را بیان مامورت مودت و جنباب از این حدیث است که در حدیث است

و تعیین این معانی و معارف و عدالت و وصول بر حق این علم و حدیث و حدیث که در حدیث است
 قول صحیح است و اگر حدیث است از حدیث صادق و اگر حدیث است از حدیث صادق و اگر حدیث است
 پس درین حدیث و حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 حال که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 بر شریعت طلب کن که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و با اتفاق علمای علی بر حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 انما صلیت و با اهل ایمان که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 اما فعلی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 چنانکه در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

ان اکملهم الفؤاد و اما جعل الله ان علی الفؤاد و اما
 و فعلی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 اما آنچه که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

ان اکملهم الفؤاد

اگر در وقتیکه در فقه بعضی از فرق مبتدعه از جهت عقیده و غفلت چنانکه پیشتر در این مقاله
 هم در این گفته اند نشان بخلالت اینست که در این کتاب و بیعت عقل است نه شرعی
 بقیاس آنکه کار ایشان نه تنها در اینست بلکه در هر دو از اینست که هر دو عقلی است نه عبادی
 خارج می باشد اینها معانی در خارج عن ذیسمه و عده حقیقت می باشد
 و این فرق فاعله و مفعول بقدری و نه در حد عقل مانند ترتیب و ترتیب بشا به حکایت
 پس اگر حکایت بشا به حکایت بدتر از اینها و مفعول معلوم می شود امروز اگر حکایت شرعی
 نمی بود حسن و قبح آن چگونه معلوم می شد و البته ثواب و عقاب که بر اعمال جاری و جاریست
 و آیات و احادیث بانها ملحق اند از اینها عقول و ثواب و عقاب نیست نشان بین الشرع
 و العقل و اشیای شرعیست هر دو در خارج عن ذیسمه و عده و این چند فقرات
 و علم و فقه و کلام در تحقیق و صدق و غیره در دلایل و براین است آری
 غرض بود که در کتاب تجرید آورده اند تا کسی روی شود که در این روش باشد

که بزرگوار

پس ثابت و محقق شد که انانیت نهال است نه جارت از انانیت و امر شرعی
 و انانیت نهال است نه جارت از انانیت و امر شرعی
 شرعی به با وجوب است و بدست و با وجوب و نهضت شرعی
 با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است
 اما واجب شرعی است و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است
 واجب شرعی است که فاعل آن ثواب و عقاب است و فاعله
 جارت از اینها شرعیست چون آن مانع نمی شود و بعضی گفته اند واجب عقل
 آنست که عرف وجودی ضروری باشد و این قول صاحب علم منطق بود و حق
 استحقاق آنست که علی تفاوت در کردن و نکردن آن ثواب و عقاب در مرتبه
 بنویسند فاعل آن با حکایت چندین باشد و بهتر است که عقاب کرد و فاعله
 آن اولی و مستحق با زراعت آن و واجب شرعی

بسیار است
 و با وجوب است
 و با وجوب است

و قسم است یا واجب عقلی است یا واجب غیر عقلی اما واجب عقلی جارت
 از اینها که با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است
 و کلام در تعاد و واجب غیر عقلی آنست که بر هر کس از تکلیف واجب نکرد
 بلکه بر کمالی که آن را می کشند گناه و خروج از دین است و با وجوب است و با وجوب است
 خوانند مانند ناریت و ناریت و ناریت و ناریت و ناریت و ناریت و ناریت و ناریت
 و مانند جواب سلام و احوال آن و شیخ شافعی در کتاب جامع فی حدیث در بیان فرق بین
 واجب و غیر واجب خود آورده است که الفیض فی العلم و التقوی و اما خلاصه است
 علی علمه و عبادت و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است
 و الواجب بالعدم و غیره و الفیض فی العلم و التقوی و اما خلاصه است
 و انوار و الواجب بالعدم و غیره و الفیض فی العلم و التقوی و اما خلاصه است
 و عندنا فی حق الله الفیض و الواجب مراد فان الایمان کماله است
 و واجب زراعت است که ذات می مقتضی وجود و به و عبادت آن

عقل و شرع

محل وقوع بوده اند ذات بری است و در مرتبه و بعضی این جارت نیست آن کلام
 که خداوند میفرماید و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است
 از اینها که با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است
 کلامه الخ و صلاة الفیض و التقوی و الفیض فی العلم و التقوی و اما خلاصه است
 و اما بالعرف و الفیض فی العلم و التقوی و الفیض فی العلم و التقوی و اما خلاصه است
 و ای آن شال بود و در این کتاب است که در شهری و در قریه باشد که بعضی از اینها
 بعد از آنکه در این کتاب است که در شهری و در قریه باشد که بعضی از اینها
 کلامه الخ و صلاة الفیض و التقوی و الفیض فی العلم و التقوی و اما خلاصه است
 سنت عینی و سنت کلامی و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است
 فرعی است ناشی از اصل کلام بر بیان واجب
 و ممنوع و ممکن و بیان معانی هر یک از ایشان
 و استحکام و ضعف و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است و با وجوب است

بر آنکه علی اصولی در مرتبه سلام رضی الله عنہم چنین در مقامات عقاید است بر می ماند
 جمیع شیا را بر قسم اول بر قسم واجب و متعین و ممکن زیرا بر شئی از شیا که تصور آن کنی
 آن شیا را مقتضی وجود است مقتضی عدم است مقتضی هیچکدام نیست اگر مراد معلول اول است
 آنرا واجب گویند شئی که کوئی صانع عالم موجود و لازم بر وجود او است
 و اگر مراد معلول ثانی است آنرا متعین خوانند شئی که بر کسی لازم باشد
 و اگر مراد معنی ثالث است آنرا ممکن می نامند شئی که کوئی انسان موجود
 و بعضی غیر واجب را این سخن کرده اند که الواجب عالمی است وجوده ضروری است
 و این نیز عدمه محال و بعضی متعین فرموده اند هوایا که عدمه ضروری است یا
 وجوده محال و در سخن ممکن گفته اند هوایا که وجوده و عدمه ممکن
 و لا محاله لا بد که وجوده و عدمه را نسبت به الیه یا نسبت به کسب متعین است
 و این صورت و تالیفات وجوده و عدمه را نیز وجوده و عدمه
 و لا ینفعان ایضا بخلاف الواجب فانه ینفع وجوده و ینفع عدمه

و بخلاف

و بخلاف المتعین فانه ینفع وجوده و ینفع عدمه و قبل آنکه اینها را بگویند
 نیز بر وجوده و عدمه محال بالذات الیه انتهى ثم الواجب یقسم
 قسمین الاول واجب الوجود بالذات کالباری عز و جله و اما کان واجب
 بالذات لکونه وجوده مقتضی بالذات ای لیس الوجود یقتضی الوجود
 فاما واجب وجوده لانه موجود و شیا و الوجود لا یکنه الا کمالا
 و الذات واجب الوجود بالذات کالموجود و این چنین وجودها و اما کان واجب
 واجبا بالذات لانه وجوده مقتضی بالذات و هو الله ثم مستلزم الوجود
 کما هو الظاهر الحق انتهى ثم الوجود یقسم الى قسمین اما خارجی
 و این قسم شیا ایضا و هر کس که شئی غیر ضروری است ای که بر وجوده فی الواقع
 که وجود ممکن است و اما شئی که واجب است و علیها و غیرها از بلاد و اما معنی وجود
 که شئی در جهان است و یا غایتی که شئی را باری است و این شئی را باری
 لایکون له وجود و جسم و غیره فاما واجب لکن فی الذهن تصور بالذات

کذا فی کتب العقاید انتهى و متعین نیز بر قسم شیا قسم اول متعین بالذات است مانند
 شریک الیه و واجب است اول متعین بالذات خوانند چونکه در نفس متعین متعین شیا و قسم ثانی
 متعین بالذات گویند مانند عدیت عالم و او را واجب است متعین بالذات گویند چونکه متعین است
 معلول از علت است چنانکه تعین و بعضی غیر متعین را این سخن کرده اند که المتعین هو الذي یقتضی
 عدمه و متعین علیه الوجود و بعضی دیگر چنین فرموده اند هو الذي یلزم من فرض وجوده محال
 و ممکن نیز بر قسم است یا ممکن الوجود یا ممکن عدم اما ممکن الوجود مانند افراد
 و اما ممکن عدم مانند عقاید بود و ایضا امکان تقسم به دو دیگر آمده است امکان عام
 خاص اما امکان عام آنست که سلب ضرورت از یکی از طرفین او که شئی که سلب
 از جانب وجودش که شئی شود یا از جانب عدمش و اما امکان آنست که سلب ضرورت
 از هر طرف او کرده یعنی هر از طرف وجود او و هر از طرف عدم او انتهى
 بیان واجب نظری واجب معنی و معنی دلیل نقلی
 و دلیل عقلی و یستلزم بذلك البحث

میفرمودند

و معنی وجود و عدم فمفهومه اند که در وجود

کرده شود مراد بر ثبوت خبر دیگر نیست زیرا چنانکه فرموده اند ملاهاو ثابت نهی می شود
 و ملاهاو شیء مع وجود فواید ثابت و نیز مرقت اگر عدم کرده متعذر در نهی خبر دیگر
 متعذر نشد و نخواهد چنانکه گفته اند ملاهاو معدوم و نهی متعذر و ملاهاو متعذر نهی معدوم
 پس باین قواعد و قوانین مذکور معدوم و لایق و لا ثابت شیء اما حکما اگر قابل وجود
 ایشان معدوم و خارج را شیء فی الذم میگویند. بین تفاوت و از کتاب تا بجای
 و چنانچه در همین ثابت و نهی ثابت و هر دو معدوم نیست و در این باب
 حکما و متکلمین را بعضی نزاع و گفتگو است و اینکه در دو علم از همین شروع و فصل است
دبر بیان فرق دبرین واجب علی و واجب علی
و تفسیر و بیان فرق دبرین واجب علی
 و فرض و ایناسب بذلک الحجت
 نمی نامد که واجب مطلقا باعتبار تعلقات و ادوات آن باشد و نه مقیم مشهور و معلوم می باشد

2943

دوم واجب علی اما واجب علی آنکه علم آن واجب باشد یعنی مراد از آن علم نفس علم است یعنی مراد از آن بین خود نیست تحصیل اوست بدون ملاحظه اثر علی بآن وان عبارت از علم توحید و علم معرفت خدا و پیدا کردن علم نبات و صفات روزه
اما واجب علی عبارت از علم و حکم کردن بر جمیع مانند علم آباد ساز و خواندن
و سایر از کارهای دینی پس اول از علم اصول دین گرفته و ثانیا از علم فروع دین
مثلا ما که تکلیفیم تحصیل علم دین و اسلام خود و حکم کردن آبادی و حکم آماننا
باید در ابتدا کار اول نبات و صفات خدا و سایر اصول دین علمی کار
و تصدیق تمام و کسبت باشیم بعد از آن آبادی ساز و روزی و سایر فروع دین
علم کنیم پس مراد از فقره اول علم اوست و مراد از فقره ثانیه عمل کردن باشد
و کل ذلک ملحوظ بر کتب عقاید اسلامیة مجله و مفسد است
ایضا هر بقیش فرق باین واجب فرض صغیر نماید
استخرا

صاحب کتاب جمع الجوامع آورده که فرض واجب هر روز از الفاظ مترادف و فعلی هر چند مترادف
از برای یک معنی چنانکه در عبارت خود میفرماید و میگوید علم من حد الايجاب الفعل المطلوب
طلباً جائزاً انتهى و کلام صاحب قاموس هم بر این مبنی دلالت میکند که الفرض آیه
الغنیة و منه فرض فیهین التبع آیه و ما وجد الله شأناً لم فرض و القرائة
و السنن فرض رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم ای متن آیه و سورة انزلناها و
جعلنا فیها آيات لعلکم توعیون و افرض الله واجب انتهى و در کتب آورده است
که فریضه یعنی واجب و رکات چهار بار یا هر چند باشد و فرض یعنی آنچه که خداست واجب کرده باشد
انتهی اما در زواید حنیفه و معتزله تنسیخ باشد یعنی مترادف نیستند چنانکه ایشان
میفرمایند مثلاً فعل بکراه بدین قطع باشد آیات قرآنی ثابت که دریه آن فرض میکنند
مثل قرائت قرآن و نماز پنج رکوع و در کلام محمدی وارد شده است که حق سبحانه و تعالی فرماید و اقروا
ما تیسرون القرآن یا اینکه بدین معنی باشد بنابر واحد ثابت که دریه آن از واجب میمانند

مانند قرائت سوره فاتحه در نماز هر در حدیث صحیحین آمده است لاصلا قلان لم
یقن بفیقه الکتاب غایت از باب خواندن سوره در قرآن مبطل باز
نیت تا ترک فاتحه مبطل آن باشد کلام الحق فی مدونات الفقه وایضا
لفظی است چه معنی هر کس که در حدیث الفوضی من حیث الوجوب بدو وجوب یکدیگر
منسبط بخواند و شایسته اختلاف بین شافعی و حنفی است و بعد از مغفرت و در حدیث
نیت مثلا معنی فرض در نزد حضرت ابو حنیفه رحمه الله علیه نیست که مغفرت
فرض شقی است از روض الشیخی ای حرمه ای قطع بعضه معنی وجوب نیز نزد وی
آنست که میفرماید چه شقی است از روض الشیخی وجوبه ای سقط اما معنی
در نزد حضرت شافعی رحمه الله علیه واجب است که اگر در حدیث آمده آنست که میفرماید فرض
ناخود است از روض الشیخی ای قدره واجب نیز نزد آنست که میفرماید ناخودا
از روض الشیخی و جواب ای ثبت پس تلاوهی از بقدر و ثابت است از حدیث
بدید قطری ثابت شده باشد یا بدید قطری از روض قطری غالی نباشد پس صحیح

